

خلافت اسلامی

مؤلف:

دکتر رشدی علیان

مترجم:

عبدالله خاموش هروی

خلیفه یا رئیس دولت در اسلام مؤظف است مصالح دنیوی افراد امت را تأمین نموده و زیانها و مفاسد را از ایشان بازدارد، در عین حال وظیفه دارد که برای نگهداری دین و برآورده ساختن مصالح اخروی شان کار نماید. در برآورده ساختن این اهداف و اغراض نه تنها خلیفه مسئول است، بلکه هر فرد در دولت اسلامی به اندازه طاق و بر حسب مقام خویش در تحقق آن مسئولیت دارد، «همه شما شبانید و همه شما از رعیت خویش مورد سؤال قرار خواهید گرفت» از ژرفای متن کتاب....

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

۳	اهداء.....
۵	مقدمه به قلم دکتر صلاح الدین ناهی.....
۱۰	آغاز کتاب.....
۱۲	پیشگفتارها.....
۱۲	انسان فطرتاً موجودی اجتماعی است.....
۱۳	نظام حکومتی در اسلام.....
۱۷	تعریف خلافت و امامت.....
۱۸	وظائف خلافت.....
۲۱	خلیفه یا امام.....
۲۲	مبحث اول.....
۲۲	۱- تعریف خلیفه:.....
۲۴	۲- حکم تعیین خلیفه:.....
۲۴	مطلب اول: در بیان دیدگان کسانی که اعتقاد به تعیین امام دارند:.....
۲۸	دلایل هر مذهب.....
	مطلب دوم: در بیان طرز فکر کسانی که نصب خلیفه را شرعاً و عقلاً از طرف خدا و بندگان نفی می‌کنند که آنان چند تن از متقدمین و یکی هم از علمای معاصر می‌باشند.....
۳۶	۳۶.....
۴۹	مبحث دوم: «شرایط خلیفه».....

۴۹	اول- اهل سنت
۵۰	دوم- معتزله و خوارج
۵۰	سوم- امامیه
۵۱	چهارم- زیدیه
۵۵	شرایطی که همه بر آن اتفاق دارند
۵۷	شرایطی که در آن اختلاف است
۶۵	مبحث سوم
	مطلب اول: در روش انتخاب و گزینش خلیفه و مقام شرعی او و پیوندش با
۶۵	امت.
۶۵	پیشگفتار:
۶۸	امت چگونه خلیفه را برمی‌گزیند؟
۷۰	مقام شرعی خلیفه و پیوند او با امت:
۷۲	مطلب دوم: مسئولیت‌های و حقوق خلیفه
۷۲	الف- مسئولیت‌های خلیفه:
۷۳	ب- حقوق خلیفه:
۷۸	مطلب سوم: عزل و برکناری خلیفه
۸۶	دوم: اقدامات برکناری و عزل:
۸۸	خاتمه
۹۱	مصادر کتاب به ترتیب مراجعه به آن
۹۷	آثار دیگر مؤلف:
۹۹	آثار مترجم

اهداء

این ترجمه را به عاشقان به حق خلافت اسلامی، به آنانی که برای احیای آن شب و روز تلاش می‌ورزند و در این راه از ایثار جان و مال نمی‌هراسند.

به جانبازان مکتب توحید و یکتاپرستی به جوانان مؤمنی که در تلاش‌اند با مفاهیم والا و ارزشمند دین مقدس‌شان آشنا شوند، به آن عمل کنند و بدان دعوت نمایند، به بلبلان بوستانی محمدی ﷺ، در هرکجایی از مرزهای وطن اسلامی که قرار دارند، متواضعانه تقدیم می‌نمایم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰].

«و یاد کن زمانی را که گفت پروردگارت برای فرشتگان که همانا من در زمین خلیفه‌ای قرار

می‌دهم...».

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [النور: ۵۵].

«و وعده نموده خداوند برای آنانی که ایمان آوردند از شما، کار شایسته کردند که هر آینه

ایشان را در زمین خلافت ارزانی می‌دارد.».

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلِيفًا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۶۵].

«و اوست آن که شما را در زمین جانشینان قرار داد.».

مقدمه به قلم دکتر صلاح الدین ناهی

هنگامی که دوست جوان و همسایه‌ام دکتر رشدی علیان از من تقاضا نمود تا برای کتاب «الإسلام والخلافة» او مقدمه‌ای بنویسم، نتوانستم برغم صیق وقت و گرفتاری‌های بسیار از این عذرخواهی نمایم.

چگونه می‌توانستم از او معذرت بخواهم، در حالی که در کتابم «نصوص قانونیة و شرعیة» به مسأله نظام حکومتی در اسلام پرداخته و نظریات برخی از دانشمندان مسلمان‌مان را با دیدگاه‌های مذاهب اسلامی بیان نموده بودم که از آن نظریات و مذاهب نظر ابن خلدون را پسندیدم که این موضوع را بنحوی جامع بررسی نموده و صرف بر اصول اسلامی آن که ریاست دولت است، بسنده نکرده است توأم با آن که این موضوع را در اشکال مختلف و ادوار گوناگون آن مورد بررسی قرار داده است.

زمانی که دکتر علیان خاصه این بحث را برایم فرستاد، مشاهده نمودم که او برخی آیات قرآن را سرلوحه قرار داده و به آیات خلافت انسان در زمین اشاره نموده است.

با خود گفتم: شاید او با این کار می‌خواهد که به ژرفای موضوع خویش اشاره کند، و بررسی آن بر پایه‌های بدور از کنکاش در فلسفه اسلامی که می‌خواهد خلافت خلیفه دار اسلام را نمونه‌ای برای خلافت انسان در زمین قرار دهد، بپردازد؛ لیکن در نهایت دیدم که او تفسیر این موضوع را به خواننده می‌گذارد و پس از این به پیوند میان این دو خلافت، خلافت خلیفه در سرزمین اسلام و خلافت انسان در زمین، جز اندکی توجه نمی‌نماید و شاید او روزی از روزها به این پیوند و برابری اهتمام ورزد.

استاد علیان به تعریف‌های خلافت توجه نموده و دو عنصر مهم آن را پدیدار ساخته که مراد ما از آن نگهبانی دین و سیاست دنیا می‌باشد.

او پس از این سعی نموده تا مفهوم سیاست دنیا را با این گفتارش معین سازد که

«هدف از آن این است که امور و کارهای دولت با تعالیم دینی هماهنگ باشد». او این عبارت را طوری تفسیر می‌کند که جایی برای شک نمی‌گذارد در این که اداره امور دولت مطابق تعلیمات دینی هرگز پیشیزی از واقعیت و واقع‌گرایی تجاوز نمی‌کند. چه هدف از اداره این نیست که یکسره بدنبال امور غیبی و نهانی بدویم با این که واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی را نادیده بگیریم.

و از آن چنین استنباط نمی‌شود که وظیفه دولت فقط بر پای‌بندی به شعائر و آداب و رسوم دینی و بخش عبادات منحصر می‌گردد.

لیکن از آن چنین برداشت می‌شود که اسلام دینی است که میان تئوری و عمل هماهنگی بوجود آورده با این که تئوری اسلامی صرف خیالی و واهی نیست، چه انسان در اسلام موجودی است که خداوند از آفرینش او این هدف را داشته که رسالتی بر دوش او گذارد که تثبیت این رسالت شایستگی او را برای خلافت در زمین نمودار می‌کند.

از اینرو واجب است که جامعه اسلامی را خلیفه‌ای پاسداری و رهبری کند که همه در برابر او فرمانبر باشند، و او امور و کارهای ملت و امت خود را به پیش برد، و تلاش ورزد که برای جهانیان رحمت و مهربانی باشد، با این که رسالت او در امور کشوری برخاسته از شیرازه رسالت اسلامی باشد. آن رسالتی که شامل تمام بخش‌ها و امور زندگی بوده و بر نظام شوری استوار می‌باشد.

اینک بنگریم که آیا خلافت این شوری را بوجود آورده و چنانچه شایسته است آن را مراعات نموده است؟

و آیا اختیارات خلیفه از دیدگاه شریعت و واقعیت مقید است؟

و آیا اسلام یا دانشمندان مسلمان برای خلیفه و دولت اسلامی دستورالعملی در چهار چوب اصول و مبادی اسلامی و حقوق بشر وضع نموده‌اند؟

و این که آیا برای عرب‌ها پیش از اسلام در مورد رعایت درست و راستین توجه به امور جامعه نمونه‌ای وجود دارد، یا آن که جامعه جاهلی تابع استبداد و زورگویی بوده است؟

اینها همه پرسش‌هایی است که موضوع خلافت در اسلام آن را برمی‌انگیزد که اهمیت این امر از ناحیه آن که موضوع آن بر ژرفای اندیشه و جامعیت فرهنگ اسلامی در بخش‌های سیاست و قانونگذاری دلالت می‌کند نمودار می‌گردد.

و دلیلی روشتر بر این نکته از این وجود ندارد که اسلام هرگونه تجاوز و سرکشی و طغیان را محکوم می‌کند، چنانکه آیات بسیاری از قرآن کریم گواه این مطلب است، مانند فرموده خداوند که می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَاءَهُ اسْتَعْتَصَى ﴿٧﴾﴾ [العلق: ۶-۷].

استاد علیان می‌گوید: «این که اسلام نظام ویژه‌ای در بخش حکومت دارد» و ما می‌توانیم به این موضوع این نکته را بیفزائیم که وحدت عناصر این فکر مانع آن نشده که دیدگاه‌های متعدد و گروه‌های بسیاری در این مورد پدیدار گردد، چنانکه خود خلفات زمینه‌ای بوده برای وحدت عناصر نخستین از ناحیه بیعت و امور دیگر. همچنان عاملی بوده برای اختلافات نظری بسیاری که در ماورای آن پدیده آمده است. چنانکه شرط نسب و عصمت و عدم عصمت، بیانگر این نکته است. او صراحت دارد بر این که «اسلام هم دین است و هم دولت و خلیفه و وظیفه دارد از امور دینی نگرانی و پاسداری نموده و سیاست دنیا را رهبری کند». او در این مورد به گفتاری استشهاد می‌کند که برخی از آن را روشن می‌سازد که اسلام بیش از این به اهمیت مقام خلیفه و سیاست والای او توجه دارد.

همچنان بیان می‌کند که اسلام در واقع و در صحنه زندگی بالفعل بوده و حکومت می‌کرده، لیکن تمایل برخی از خلفا و پادشاهان به استبداد و خودمحموری و متأثر شدنشان از مصالح طبقه حاکم سبب شده که دولت خلافت ساحه کشمکش طبقاتی و انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی شود، و این که دولت‌های خلافت یکی پس از دیگری سقوط کند و این که مانع تجاوز خارجی و یورش تاتارها و صلیبی‌ها و امپریالیست‌ها شده نتواند و آنهم زمانی که خلافت از ملت و امت محکوم بر کنار ماند و بر گنجینه‌هایی

که خلفا و طبقه حاکم به رای خود می‌انباشتند، روی آورد و از مبادی دین اسلامی که از گنجینه ساختن طلا و نقره و منع استفاده از آن برحذر می‌داشت، رویگردان گردید.

﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ﴾ [الحشر: ۷]. «تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد».

خلاصه سخن این که کتاب «الإسلام والخلافة» موضوع بسیار مهمی را از موضوعات فقه عمومی و اندیشه سیاسی اسلام بررسی می‌کند که نویسنده آن در پیشکش نمودن آراء هر مذهب و بیان دلایل هر فرقه و اعتماد به مراجعی که برای هر کدامشان ارزشمند و قابل اطمینان است، موفق بوده و با شایستگی از عهده آن برآمده است.

پس شگفت‌آور نخواهد بود هرگاه نوشته او تمام این پرسش‌هایی را که قبلاً یادآور شدیم، برانگیزد و این که خواننده از خود بپرسد که آیا خلافت و وظایف خود را انجام داد و محدوده‌ای را که شریعت اسلامی برایش ترسیم نموده بود که عدالت را برگزیند و فقط را انتخاب نماید، رعایت نمود؟

به هر ترتیبی که باشد این مطالب روشن است که اندیشه اسلامی اطاعت خلیفه و امیری را که به حدود و قوانین شرعی پای‌بندی نداشته باشد، لازم نگردانیده است.

چنانکه ابن مقفع که از رهبران معارضة سیاسی مسالمت‌آمیز بود از دانشمندان اسلامی‌ای است که این نکته سیاسی بزرگ را برای خلیفه زمانش با صراحت بیان می‌کرده که رسالت اصحاب پیامبر ﷺ نیز گواه بر این مطلب است، همچنانکه اندیشه اسلامی در برپایی دولت و خلافت براساس نیازمندی‌های اجتماعی و حفظ نظام از خلل و آسیب‌پذیری و هرج و مرج، بر واقعیت متکی بود. با آنهم برخی از مذاهب به این عقیده شدند که امامت (نصب امام) بر خدا واجب است که بعضی این وجوب را از باب لطف می‌دانند که عده دیگری با این مذهب مخالفت نموده و دلایل آن را باطل کرده‌اند.

اندیشه اسلامی تلاش نموده تا خلافت را در یک چوکات (چارچوبه) نظری محدود گرداند و از اینرو روش‌های متفاوتی در برابر آن پدیدار گردیده است. استاد علیان

خواسته که این تلاش‌ها را بیان کند و به روش‌ها و مسلک‌های مختلف اشاره نماید که در تقدیم نمودن تمام نظریات و اقوال موجود در این زمینه که در اندکی از اصول عمومی باهم هم‌نظرند و در شرط‌های دیگر باهم اختلاف دارند و در تئوری‌های غیبی و پراتیک و عمل باهم هماهنگ اند، جانب بی‌طرفی و امانت را رعایت نموده است.

از اینرو هرآن که بخواهد بایست، خود تمام این مطالب را مطالعه نماید، چه هدف از نوشتن این مقدمه آن نبوده که فشرده مطالب کتاب را به خواننده عرضه کند، و او را از تأمل در آنچه در این کتاب نوشته شده بی‌نیاز گرداند و هرگاه خواننده نصیحت مرا بپذیرد، از او می‌خواهم که این مقدمه را فراموش کند و به مطالعه کتاب آغاز کند تا از آزادی تفکر و اندیشه و استفاده از تأمل در آفاق اندیشه اسلامی برخوردار شود، بدون آن که در دلایل دقت و کاوش ننماید، بلکه با کمال دقت و بررسی آن را بخواند.

می‌خواهم برای خواننده بیفزایم که موضوع خلافت یا ریاست دولت در اسلام، بحثی تاریخی نیست، همانگونه که تأمل و اندیشه در آن تأمل در موزه اندیشه اسلامی نیست، چه اسلام در فراخنای تاریخ جا دارد که حال و گذشته و حال و آینده را بهم پیوند می‌دهد و مسائل آن، مسائلی است نوین و متحول و آنچه در دیروزش گفته شده برای حال و آینده اش نیز از اعتبار برخوردار است، این است رمز تسلیم مسلمین و علمای حق و مقایسه به آن، و گفته‌شان در این مورد که می‌گویند: «اسلام نظام قانونی‌ای است که از سوی خدا الهام گردیده است».

همچنانکه دلیلی است روشن بر سخن دیگرشان که می‌گویند: «صرف اسلام است که به زودی دست بشریت سرگردان و حیران را می‌گیرد تا او را به راه راست هدایت نماید، و آنهم پس از آن که راه‌ها و مذاهب فکری گوناگونی در جهان پدیدار گردیده است».

مؤلف کتاب این حقایق را درک نموده و در بحث خویش فقط نظریات و آراء دانشمندان قدیم را نیاورده، بلکه افکار علمای معاصر را نیز عرضه نموده و به رد یا تأیید آن پرداخته است. بنابراین، در این کار خویش شایسته قدردانی و تمجید است.

صلاح الدین ناهی

آغاز کتاب

ستایش و سپاس شایسته خداست.

ثنا و بزرگداشت خدا راست، و درود و سلام بر فرستاده خدا و آل پرهیزگار و یاران هدایتگرش، و همه آنانی باد که دوستش داشتند و مسیر هدایتش را پیروی کرده و می‌کنند.

متحوی این کتاب سلسله بحث‌های است در فقه عمومی و اندیشه سیاسی اسلام که موضوع آن (ریاست دولت) است.

من این موضوع را از دو جنبه سیاسی و قانونگذاری آن بررسی کرده و نظریات سیاسی و قوانین متعلق به موضوع بحث‌ها را بیان کرده‌ام.

در این مورد سند ممتاز دولت اسلامی را که «اصل خلافت» است برخلاف شبهات و پرسش‌هایی که از دیدگاه تاریخی بر آن وارد شده است، برگزیده‌ام. چه من معتقدم نظام خلافت که جزئی از نظام حکومتی اسلام است، از تمام این موارد مبری است، و در واقع انگیزه این شک‌ها، انحراف بیشتر حکام از برخی مفاهیم اسلام و دوری‌شان از قوانین و تشکیلات آن، و تمایل‌شان به استبداد و خودرأیی و سرکوب آزادی‌ها، بوده است که این امر سبب فاصله بین امت و حکومت، و ناتوانی خلفا از تحمل و برداشت مسئولیت‌های‌شان شده، و در نتیجه خلافت اسلامی در برابر جنگجویان بیگانه، مغول‌ها، صلیبی‌ها و امپریالیست‌ها سقوط نمود.

واژه (ریاست) غالباً این امر را می‌رساند که وظایف رئیس در رعایت امور مدنی ملت منحصر است، زیرا که ریاست دولت بر اصولی واقعی استوار است.

در حالی که خلافت در عین زمان بر اصولی و نمونه‌ای هر دو، متکی می‌باشد و وظیفه خلیفه در یک زمان شامل رعایت امور مدنی و دینی امت یا مات می‌شود.

به هر صورت، هر حکومتی که براساس شوری متکی باشد، و در قانون اساسی خویش تصریح کند که دین کشور اسلام است، به تعالیم آن مؤمن بوده، و خود را ناگزیر به تطبیق آن بداند و رعایت مصالح دینی و دنیوی ملت را به دوش گیرد، رئیس آن نظام اسلامی، خلیفه بشمار می‌رود.

همچنین مراتب سپاس فراوانم را به خدمت استاد دکتر صلاح الدین ناهی تقدیم می‌کنم که دست نویس این کتاب را خواند، و مقدمه‌ای بر آن نگاشت.

رشدی محمد عرسان علیان

پیشگفتارها

انسان فطرتاً موجودی اجتماعی است

شکی نیست که انسان فطرتاً موجودیست اجتماعی، زیرا او در اجتماع زاده می‌شود و در آن زندگی می‌کند، و روشن است که در اثر زندگی با هم‌نوع روابط و معاملاتی بوجود می‌آید که از آن پیوندها و روابط و حقوق و تکالیفی پدید می‌آید.

شکی نیست که انسان نمی‌تواند در درون اجتماع از آزادی مطلب برخوردار باشد و هرگونه که دلش می‌خواهد عمل کند. چه این کار با آزادی‌ها، خواست‌ها و مصالح دیگران برخورد می‌نماید.

بنابراین، بایست جامعه تشکیلات و قوانینی داشته باشد که تمام این امور را تنظیم نماید.

همچنین جامعه به رئیسی نیازمند است تا این تشکیلات را زیر نظر داشته باشد، و قوانین را اجرا نماید، تا افراد طغیان نورزند و هرکس وظایف و حقوق خود را بشناسد، و این پیوندها و علایق به شکلی نیکو و موافق با مصلحت همه افراد تنظیم گردد.

ابن خلدون مؤسس جامعه‌شناسی در مقدمه اش (ص ۴۱ - ۴۲) می‌گوید: «اجتماع ضروریست، و حکیمان این امر را در سخن‌شان چنین تعبیر می‌نمایند که «انسان مدنی الطبع است» یعنی نیاز به اجتماعی دارد که در اصطلاح از آن به شهر تعبیر می‌نمایند که همان معنای عمران و آبادیست».

با توجه به این که اجتماع امری ضروری و فطری برای انسان بشمار می‌آید، داشتن تشکیلات هم بدون شک برای یک اجتماع امری ضروری و طبیعی محسوب می‌شود.

زیرا هیچ جامعه‌ای از جوامع بشری بدون تشکیلات نمی‌تواند تداوم یابد، همانگونه که بدون داشتن امنیت و قانون نمی‌تواند از استقرار و آرامش برخوردار شود.

همچنین «وجود رئیس در یک جامعه برای بقا و تشکیلات آن ضروریست، چه او می‌تواند مردم را به پیروی از نظام و عدم رویارویی با آن وادارد و آنان را از زندگی‌ای توأم با کشمکش و نگرانی برحذر دارد...

از اینرو هیچ جامعه‌ای بوجود نیامده، مگر آن که رئیسی داشته که مردم یا به رضا و رغبت و اختیار و یاهم از روی زور و اجبار از او اطاعت می‌نموده‌اند»^(۱). در این مورد علامه بان خلدون می‌گوید: «هرگاه جامعه‌ای پدید آید - همانگونه که ثابت کردیم - که به وسیله‌شان جهان آبادان شود، خواهی نخواهی به رهبری نیاز دارند که آنان را از تجاوز به همدیگر باز دارد. زیرا در سرشت حیوانی آنها غریزه تجاوز و ظلم وجود دارد. البته این کار از موجودات دیگر ساخته نیست، زیرا حیوانات فاقد عقل و بلوغ و مشاعر انسانی هستند.

این رهبر یک تن از خودشان می‌باشد که عملاً برایشان چیرگی و قدرت و توانایی دارد، تا احدی نتوانده به دیگری تجاوز کند که این خود معنی ملک و پادشاهیست»^(۲). این پادشاهی یا زمامداری و ریاستی که نیاز اجتماعی وجود آن را ایجاب می‌کند و صاحب آن حکمروا و رئیس دولت است، هرچند به نام‌های مختلف نامیده می‌شود، اما هرگاه پای‌بند قوانین اسلامی باشد، مسلمانان او را خلیفه یا امام و یا هم امیرالمؤمنین می‌نامند^(۳).

نظام حکومتی در اسلام

اسلام با داشتن یک نظام فراگیر و عمومی بر سایر ادیان آسمانی امتیاز دارد.

۱- أصول الدعوة. د - عبدالکریم زیدان ص ۱۵۱ - السياسة الشرعية - ابن تیمیه ص ۱۳۸.

۲- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۱.

۳- به نظام الحکم فی الإسلام. د - محمد یوسف موسی ص ۱۰ و شرح الأصول الخمسة - عبدالجبار بن احمد ص ۸۵۰ - مراجعه شود.

اسلام برای ملت خاصی نیامده، بلکه به عنوان رحمت برای همه بشریت علی‌رغم اختلاف نژاد و ملل و رنگ و پوست آنان آمده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸].

«و نفرستادیم ترا، مگر مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای برای همه مردم».

همچنان می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۷].

«و نفرستادیم ترا، مگر رحمتی برای جهانیان».

از اینرو احکام و قوانین آن عمومی و شامل تمام بخش‌ها و شئون زندگی است که تنها به توضیح عقیده صحیح اکتفا نکرده، و یا هم فقط به بیان نظام اخلاقی نمونه‌ای که جامعه بشری بر آن متکی می‌شود نپرداخته، بلکه با توجه به همه جوانب، قانون عادلانه و جاودانه‌ای را برای بشریت به ارمغان آورده است. قانونی که در همه حال بر انسان، و اعمال و معاملات او حکومت می‌کند، چه در مسائل فردی و روابط خانوادگی، و چه در پیوند او با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، و چه در ارتباط کشور او با کشورهای دیگر^(۱).

روشن است که چنین قانونی، ضرورتاً مطالبی را با خود آورده که پایداری دولتی را با اصولی درست و مبادی معقول و کافی و براساس نیازهای هر امت یا هر ملت، در هر وقت و زمان و در هر جای متضمن می‌نماید.

شواهد بر این امر:

۱- آنچه در قرآن‌کریم در مورد امر به شوری آمده:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. «و با ایشان در کارها مشورت کن».

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸]. «و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت

است».

۱- به کتاب نظام الحکم فی الاسلام د. محمد یوسف ص ۱۵-۱۶ مراجعه نمائید.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ۴۵]. «و در مورد حکم به ما انزل الله، و آن که حکم نکند به آنچه خداوند فرو فرستاده پس آنان ستمکارانند».

(ب) آنچه در سنت نبوی آمده از الفاظی مثل امیر و امام، و حقوقی که ایشان دارند و مسئولیت‌ها و تکالیفی که بر دوش ایشان است.

«لَا يَجِلُّ لِثَلَاثَةٍ يَكُونُونَ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَمَرُوا عَلَيْهِمْ أَحَدَهُمْ» «روا نیست برای سه فرد که در بیابانی باشند، مگر این که باید یکی را بر خود امیر نمایند».

«تَلَزَمُ جَمَاعَةُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» «این که با جماعت مسلمین و امام‌شان همراه باشی».

«الْإِمَامُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاجِعٌ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» «و امام که بر مردم زعامت دارد شبان است و او مسئول رعیت خویش است».

(ج): همه قواعد و احکامی که در مورد نظام حکومتی، در آراء فقها وجود دارد که متکی بر نصوص کتاب و سنت است، و نصوص و آراء دیگری که در این بحث ذکر خواهد شد، همه دال بر این است که اسلام از نظام و تشکیلات حکومتی ویژه‌ای برخوردار است^(۱).

دکتر محمد یوسف موسی می گوید: «اسلام نه تنها اندیشه‌های ویژه‌ای دارد، بلکه دین و دولت است. از اینرو تعیین رئیسی برای دولت واجب است که حکمروای آن باشد و مطابق اصول و مبادی که در قرآن و سنت آمده امور حکومت و سیاست و اداره کشور را به پیش برد^(۲).

استاد شهید عبدالقادر عوده رحمته می گوید: «شریعت اسلامی وظیفه زمامدار را با بیانی صریح تذکر داده و حقوق و مسئولیت‌های او را با دقت تعیین نموده است».

از این رو وظیفه زمامدار در شریعت اسلامی این است که در نگرهبانی دین و سیاست

۱- به کتاب أصول الدعوة. د - عبدالکریم زیدان ص ۱۵۲ مراجعه شود.

۲- نظام الحكم في الإسلام ص ۱۸.

دنیا، به عنوان جانشین و خلیفه رسول اکرم ﷺ انجام وظیفه نماید^(۱).
 عدۀ زیادی از مستشرقین هم به این حقیقت اعتراف کرده اند که اینک نمونه‌ای از سخنان‌شان در اینجا نقل می‌شود^(۲).
 استاد نل لینو می‌گوید: «محمد ﷺ در یک زمان دین و دولیت تأسیس نمود که مرزهای آن در طول زندگی اش باهم هماهنگ بود».
 استاد شاخ می‌گوید: «اسلام علاوه بر این که به مسائل دینی اهتمام می‌ورزد، نظریات سیاسی و قانونی را هم عرضه می‌دارد، و خلاصۀ سخن این که اسلام نظام فرهنگی کاملی است که دین و دولت را باهم شامل می‌شود».
 استاد ستروتمان می‌گوید: «اسلام پدیده‌ای است دینی و سیاسی، زیرا که مؤسس آن پیامبر بود، او حکمروای نمونه‌ای بود که از روش‌های حکومتی، اطلاع کامل داشت».
 استاد توماس ارنولد می‌گوید: «پیامبر ﷺ رئیس دین و رئیس دولت بود».
 استاد جب می‌گوید: «اسلام تنها شامل عقائد دینی فردی نبود، بلکه جامعه مستقلی را به وجود آورد که روش حکومتی معینی داشت، و دارای قوانین و تشکیلات ویژه‌ای بود».
 استاد فتروجرالد می‌گوید «که اسلام فقط دین نیست، بلکه تشکیلاتی است سیاسی، و برخلاف آنچه در روزگار اخیر روی داده که عده‌ای از مسلمین که خود را متجدد و روشنفکر می‌نامند، تلاش می‌کنند که بین این دو بخش - دین و سیاست - جدایی قائل شوند، در صورتی که باید گفت که مبنای اندیشه اسلامی بر این اصل متکی است که این دو بخش لازم و ملزوم یکدیگرند، چنانکه جدایی یکی از دیگری ممکن نیست».

۱- التشریح الجنائی فی الإسلام ج ۱ ص ۴۳.

۲- نقل از کتاب النظریات السیاسة الاسلامیة. د - محمد ضیاء الدین الریس ص ۱۷ و ۱۸.

تعریف خلافت و امامت

بزرگان امت اسلامی از خلافت و امامت تعریف‌هایی کرده‌اند که از نظر لفظی بهم نزدیک بوده و از نظر مضمون و معنی هماهنگ است.

ابن خلدون در مقدمه‌اش آن را چنین تعریف نموده است که «خلافت، جانشینی از صاحب شریعت ﷺ در حفظ دین و سیاست دنیاست»^(۱).

ماوردی در تعریف آن می‌گوید: «امامت برای جانشینی مقام نبوت، در پاسداری دین و سیاست دنیا وضع گردیده است»^(۲).

علامه محلی در تعریف آن می‌گوید: «امامت سرپرستی عامه مردم است در امور دین و دنیا برای فردی از افراد، به نیابت از پیامبر ﷺ»^(۳).

شمس الدین اصفهانی می‌گوید: «خلافت عبارت است از جانشینی فردی از افراد از رسول الله ﷺ در پیاداشتن قوانین شریعت و حفظ حقوق ملت، بنحوی که پیروی او بر همه امت واجب است»^(۴).

قوشچی آن را چنین تعریف می‌کند که «خلافت، سرپرستی عموم است در امور دین و دنیا، به نیابت از پیامبر ﷺ»^(۵).

در این مورد تعریف‌های دیگری برای خلافت یا امامت یا امارت مسلمین وجود دارد که الفاظشان بهم نزدیک است و تقریباً دارای یک معنی و مفهوم می‌باشد، و نیازی به ذکر بسیاری از آنها نیست.

۱- مقدمه ص ۱۹۱.

۲- الأحكام السلطانية ص ۳.

۳- توضیح المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص ۶۷۳.

۴- توضیح المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص ۶۷۳.

۵- شرح التجوید ص ۳۸۴ طبعه حجریه.

وظائف خلافت

خواننده با توجه به تعریف‌هایی که دانشمندان امت از خلافت کرده اند، به این نتیجه می‌رسد که آنها اتفاق نظر دارند که وظایف خلافت در دو هدف و مقصد بزرگ خلاصه می‌شود:

۱- پاسداری و حفاظت از مرزهای دین و عقیده.

۲- سیاست دنیا به وسیله آن.

طبعاً منظور از دین، دین مقدس اسلام است، زیرا رسول انسانیت حضرت محمد ﷺ این دین را برای بشریت به ارمغان آورده و خداوند هم این دین را آخرین ادیان آسمانی قرار داده و پیروی و متابعت از آن را بر تمام انسان‌ها فرض گردانیده است. و ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «آن که جز اسلام دینی بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره زیانکاران است». حراست و نگهداری از دین، به معنای حفظ و اجرای آنست.

حفظ آن از تحریف و تبدیل، و نگهداری آن از انحراف و تعطیل، (یعنی دورنگهداشتن از ساحة اجرا و عمل)، تطبیق احکام، عمل به تعالیم، و ادارساختن مردم به توقف در برابر مرزهای تعیین شده اش، و اطاعت از فرامین و پرهیز از منهیات آن.

اما سیاست دنیا به وسیله دین به این معناست که امور مملکت مطابق تعالیم دینی اداره شود، زیرا هدف از تشکیل حکومت سامان یافتن کار مردم و دفع مفاسد از آنان است که این کار جز با عمل به دین، اجرای تعالیم، تطبیق احکام، تسلیم‌شدن در برابر حدود خدا، دورنمودن ایشان از منهیات، امرکردن‌شان به معروف (کارهای پسندیده) و منع‌شان از منکرات (کارهای زشت) تحقق نمی‌یابد.

از این رو زمامدار و وظیفه دارد، جامعه اسلامی را در امور دینی به آنچه شریعت خدا و رسول او ﷺ فرض نموده، از قبیل اجرای عدالت در بین مردم، تعیین کارمندان با کفایت،

گسترش امن و آرامش، تهیه مایحتاج و نیازمندی‌های مردم، استفاده از منابع مالی کشور، اداره کند، به نحوی که رفاه و آسایش اقتصادی و زندگی آبرومندان‌های را برای آنها فراهم نماید^(۱).

در کتاب «المسایرة و شرحه» آمده که «هدف نخست از امامت برپاداشتن و اقامه دین بر وجهی است که به وسیله آن اموری مانند اخلاص در طاعات، احیا و زنده کردن سنت‌ها و از میان بردن بدعت انجام پذیرد، تا مردم برای طاعت مولی سبحانه و تعالی آمادگی کامل پیدا کنند.

هدف دوم از امامت توجه به امور دینا، و اداره کردن آنست.

مانند به دست آوردن مال و ثروت از راه‌های مشروع آن، و رساندن آن به نیازمندان و دفع ظلم و ستم، برای آن که بندگان خدا فرصت پرداختن به امور دینی را داشته باشند. زیرا هرگاه امور اقتصادی تنظیم گردد، کسی بر کسی تجاوز نمی‌کند و هرکس بر جان و مال خویش ایمن می‌گردد، و هر شخصی که در بیت المال یا جز آن حقی دارد به حقوق خویش می‌رسد، و اینجاست که تمام مردم برای رسیدگی به کار دین‌شان فراغت حاصل می‌کنند، و بنحو مطلوبی به انجام آن می‌پردازند»^(۲).

ما در این مرحله مجبوریم ثابت کنیم که اسلام قانونی است برای اجتماع انسانی که افراد جامعه در محور احکام آن متحد گردیده، در سایه آن زندگی نموده و هماهنگ با اصول آن با یکدیگر معامله می‌نمایند. این شریعت شامل تمام جوانب زندگی می‌شود و تمام نیازهای انسان را برآورده می‌کند.

این قانون برای یک نسل نیامده و برای امتی بخصوص وضع نگردیده است، بلکه برای همه نسل‌ها و امت‌ها برقرار شده است، تا زمانی که خداوند زمین و همه کسانی را

۱- أصول الدعوة. د- عبدالکریم زیدان ص ۱۸۵ و ۱۹۰ والتشريع الجنائي عبدالقادر عوده ج ۱ ص ۴۳.

۲- نقل از النظريات السياسية الإسلامية تأليف د. محمد ضياء الدين الريس ص ۲۶۵ و نظام الحكم في الإسلام تأليف د. محمد يوسف موسى ص ۱۶۸.

که برآن زندگی می‌کنند، به نزد خود برگرداند و تا زمانی که همه کائنات به سوی مولای حقیقی‌شان باز گردند.

از مطالب گذشته، نکات زیر را درمی‌یابیم:

- ۱- این که اجتماع برای انسان ضروری است.
- ۲- این که داشتن تشکیلات برای هر جامعه ضروری است.
- ۳- این که برای بقا و حفظ نظام و تشکیلات جامعه وجود رهبری ضروری است.
- ۴- این که این رهبر در نزد مسلمین بنام خلیفه یا امام و یا امیرالمؤمنین نامیده می‌شود.

۵- این که هدف حکومت اسلامی تثبیت و تحقق دو هدف بزرگ است:

اول- نگهداری و حراست از دین.

دوم- سیاست دنیا.

خلیفه یا امام

- چون یکی از ارکان مهم نظامی حکومتی اسلام، وجود خلیفه یا امام است، این بحث را به این مورد اختصاص دادیم که به ۳ بخش تقسیم می‌شود:
- ۱- تعریف خلیفه از نظر لغوی و اصطلاحی و حکم تعیین و نصب او.
 - ۲- شرایطی که باید در یک خلیفه موجود باشد.
 - ۳- شیوه تعیین خلیفه، مقام قانونی او، رابطه و پیوند او با امت، وظایف و حقوق او، و حکم عزل و کیفیت برکناری او.

مبحث اول

۱- تعریف خلیفه:

از نظر لغوی لفظ خلیفه بر کسی اطلاق می‌گردد که دیگری او را جانشین خویش قرار داده باشد، و بر آن که دیگری را در کاری از کارها، خلیفه و جانشینش قرار دهد^(۱). گفته می‌شود: «خَلَفَ فُلَانٌ فُلَانًا» هرگاه که به جای او به انجام کاری پردازد، خواه همراه با او باشد یا پس از او.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾ [الزخرف: ۶۰]. «اگر بخواهیم به جای شما در زمین فرشتگانی را قرار می‌دهیم که جانشین شما شوند». همچنین این واژه بر کسی اطلاق می‌شود که نماینده فرد دیگری است. به علت غیبت یا نبودن و یا به سبب بیماری و مرگ شخصی که این فرد نماینده اوست. خَلَائِفَ جَمْعُ خَلِيفَةٍ وَ خُلَفَاءَ جَمْعُ خَلِيفٍ است.

لیکن در اصطلاح - همانگونه که در تعریف خلافت ذکر شد - بر رهبر بزرگ دولت اطلاق می‌شود که این رهبر بزرگ به نام امام یا امیرالمؤمنین نیز نامیده می‌شود که متأخرین به او سلطان اعظم (فرمانروای برتر) لقب داده‌اند. اما دلیل نامیدن او به امام، به خاطر شباهت به امام نماز، در پیروی و اقتداء به اوست. و به این سبب خلیفه گفته می‌شود که او جانشین پیامبر علیه الصلاة والسلام به شمار می‌رود در نگهبانی دین و سیاست دنیا که به او خلیفه یا خلیفة رسول الله گفته می‌شود. لیکن در نامیدن او به - خلیفة الله - اختلاف است، عده‌ای به اقتباس از خلافت عامه‌ای که برای نوع انسانی وجود دارد، آن را مجاز دانسته‌اند.

۱- منهاج السنة النبویة - ابن تیمیة ج ۱ ص ۱۳۷.

آنهم در فرموده خداوند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰].

«همانا من قرار می‌دهم در زمین خلیفه‌ای را».

و فرموده خداوند: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۳۹].

«او آن ذاتیست که شما را در زمین قیام می‌کند».

لیکن جمهور علماء این نامگذاری اخیر را ممنوع قرار داده اند، به دلیل دلالت نکردن این دو آیه بر آن و به سبب آن که طلب تعیین خلیفه و جانشین، برای کسی است که خود غایب باشد نه در حق آن که حاضر است...^(۱).

حضرت ابوبکر رضی الله عنه هنگامی که به این نام خوانده شد، آن را منع نمود و گفت: من خلیفه الله نیستم، بلکه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشم.

لقب (امیرالمؤمنین) از زمان تصدی خلافت توسط حضرت عمر رضی الله عنه مرسوم گردید که مردم او را - خلیفه خلیفه رسول الله - نامیدند، و انتظار می‌رفت که این نام با گذشت روزگار درازتر شود و تلفظ آن سخت و دشوار گردد، زیرا آن که جانشین حضرت عمر رضی الله عنه می‌شد، حتماً خلیفه خلیفه رسول الله - نامیده می‌شد.

از این رو حضرت عمر رضی الله عنه به فکر افتاد که لقب دیگری را پیدا کند که خلیفه به آن نامیده شود، و چون از یکی از نمایندگان که به مدینه منوره آمده بود، شنید که می‌گفت: یا امیرالمؤمنین، - آن را پسندید و به آن رضایت داد و از همان روز خلیفه به نام امیرالمؤمنین یاد شد.

متأخرین او را سلطان اعظم نامیده اند، زیرا او در میان امت از بالاترین سلطه و قدرت برخوردار است.

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۱ و الأحكام السلطانية تألیف ابویعلی، ص ۱۱.

۲- حکم تعیین خلیفه:

این بحث شامل دو مطلب است:

- ۱- بیان دیدگاه کسانی که تعیین او را واجب می‌دانند.
- ۲- بیان دیدگاه کسانی که تعیین او را واجب نمی‌دانند، و می‌گویند که خلافت هیچگونه پیوندی با اسلام ندارد.

مطلب اول: در بیان دیدگان کسانی که اعتقاد به تعیین امام دارند:

با توجه به این که اسلام اصول و مبادی عمومی نظام حکومتی را وضع نموده، بدیهی است که تعیین خلیفه را هم واجب گردانیده است تا در رأس حکومت قرار داشته باشد، امور آن را اداره کند، و از مصالح دینی و دنیوی امت پاسداری نماید. این نظریه‌ای است که دانشمندان مسلمان علی‌رغم اختلاف مذهب‌شان برآن اتفاق دارند، و امت اسلامی در دوره‌های مختلف تاریخ خود بدان معتقد بوده و کسی جز نجده بن عمیر از خوارج و ابوبکر اصم از معتزله، با آن مخالفت نورزیده است. این دو می‌گویند که تعیین خلیفه نه از دیدگاه شرع واجب است و نه از دیدگاه عقل. شیخ علی عبدالرزاق یکی از دانشمندان معاصر در کتابش «الإسلام وأصول الحکم» نظرشان را تأیید نموده است.

ابن حزم در این مورد می‌گوید: «تمام اهل سنت، مرجئه و شیعه و خوارج بر وجوب امامت اتفاق نظر دارند، و این که بر امت واجب است که از امام عادل اطاعت نمایند، تا احکام خدا را در میان آنها اجرا کند، و مطابق احکام شریعتی که رسو الله ﷺ آورده، ایشان را رهبری نماید، جز خوارج نجدات که آنان می‌گویند فریضه امامت بر مردم لازم نیست، و آنان خودشان باید حق را در میان خویش به یکدیگر برسانند، از این گروه اکنون کسی باقی نمانده و آنان به نجده بن عمیر نسبت داده می‌شوند.

او سپس در رد نظر آنها چنین می‌گوید: «نظر این گروه باطل است و برای رد نظریه

آنان و ابطال آن اجماع نظر تمام کسانی که یادآور شدیم، کفایت می‌کند. قرآن و سنت به وجوب تعیین امام حکم می‌کند، به عنوان نمونه: خداوند می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. «از خدا فرمانبرداری کنید، و فرمانبرداری کنید از رسول او و اولی الامری که از خودتان است». همراه با احادیث صحیح بسیاری که در مورد اطاعت از ائمه و وجوب امامت آمده است^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «لازم است دانسته شود که ولایت امر مردم، از بزرگترین واجبات دین است. چون دین بدون آن برپا نمی‌شود، زیرا مصلحت آدمی جز در اجتماع تحقق نمی‌یابد و آنم به علت نیاز برخی از ایشان به بعضی دیگر، و در هنگام اجتماع هم ناگزیر باید رئیسی داشته باشد»^(۲).

ابویعلی می‌گوید: «تعیین و نصب امام واجب است».

امام احمد بن حنبل رحمته می‌گوید: «هرگاه امامی نباشد که کار مردم را سر و سامان دهد، فتنه بر مردم حاکم می‌شود»^(۳).

با توجه به اندیشه وجوب تعیین رئیس بزرگ برای دولت (که این اندیشه از حقیقت برخوردار است) هر نامی که بر او گذاشته شود، خلیفه یا امام یا امیر یا پادشاه، این امر از سه حالت خارج نیست:

یا منع این وجوب تنها شریعت است یا تنها عقل است و یا هر دو، ما معتقد به نظر اخیر می‌باشیم و آن را به حق می‌دانیم، (یعنی تعیین امام از نظر شرع و عقل هر دو واجب است) که شارح مواقف این نظر را به جاحظ و کعبی و ابوالحسن از معنزه^(۴) نسبت داده

۱- الفصل في الملل والنحل ج ۴ ص ۸۷

۲- السياسة الشرعية ص ۱۳۸.

۳- الأحكام السلطانية ص ۳.

۴- مواقف و شرح آن ص ۶۰۳.

است، زیرا تعارضی میان آنچه شریعت به آن حکم می‌کند و میان آنچه عقل به آن حکم می‌کند وجود ندارد، چون احکام و اهداف شریعت اسلامی همه معقول است.

ماوردی در این مورد می‌گوید: «عقد امامت برای کسی که مسئولیت آن را به دوش می‌گیرد، به اجماع امت واجب است، هر چند اصم به تنهایی با آن مخالفت کرده است». اما در مورد وجوب آن اختلاف پدید آمده است که آیا شرعاً واجب است، یا عقلاً؟ گروهی گفته‌اند که این وجوب عقلی است، به این معنی که عاقلان همه هم عقیده‌اند که باید کارها را به رهبری بسپارند که آنان را از ظلم به یکدیگر بازدارد، و در منازعات و درگیری‌ها میان آنها حکم نماید، و اگر چنین نباشد در هرج و مرجی بی‌معنای و زندگی‌ای وحشیانه به سر خواهند برد که پایانی جز نابودی نخواهد داشت.

أفوه أودی که شاعری از دوران جاهلیت (پیش از اسلام) است، می‌گوید:

لَا يُصْلِحُ النَّاسَ فَوْضَى لَا سُرَاةَ هُمْ وَلَا سُرَاةَ إِذَا جُهَاهُمْ سَادُوا

یعنی: «بی‌نظمی و نبودن بزرگان مردم را اصلاح نمی‌کند - و هرگاه جاهلان رهبری را به عهده بگیرند، چنان است که گویی بزرگ و سروری ندارند».

گروه دیگری می‌گویند: وجوب این امر شرعی است، نه عقلی.

زیرا امام اموری از شریعت را بیان می‌کند که چه بسا از دیدگاه عقل از مقبولیت چندانی برخوردار نمی‌باشد، از این رو عقل مجوز آن نیست، لیکن عقل واجب می‌کند که هر یک از عاقلان و هشیاران خود را از ظلم به همدیگر و قطع رابطه باز دارند، و براساس تقاضای عقل و انصاف، عدالت را در میان همدیگر رعایت نمایند، و به عقل خود به عقل دیگران تدبیر و اندیشه کنند.

لیکن شریعت مقدس در امور دینی کارها را به ولی امر و زمامدار می‌سپارد، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! فرمانبرداری کنید از خدا و فرمانبرداری کنید از فرستاده اش و فرمانروایی که از جنس شماست».

از این اطاعت و فرمانبرداری از کسانی را که در میان ما اولی الامر و صاحبان قدرت و زعامت اند، فرض نموده که آنان امیرانی اند که بر ما مسلط می گردند»^(۱).

در صورت اعتقاد به واجب بودن تعیین خلیفه چه منبع شرعی داشته باشد و چه منبع عقلی این امر از دو حالت بیرون نیست: یا این که بر بندگان واجب است یا بر خداوند عز و جل.

۱- جمهور متفکرین و اندیشمندان همه مذاهب اسلامی نظریه نخست (واجب است بر بندگان) را پذیرفته اند.

۲- امامیه به نظر دوم (تعیین امام بر خدا واجب است) معتقدند.

قوشچی در این باره می گوید: «در مورد این که پس از اتمام زمان نبوت تعیین امام واجب است یا نه؟ اختلاف وجود دارد.

و با فرض وجوب تعیین آن بر خدا یا بر مردم، از دیدگاه عقل یا از دیدگاه شرع؟

اهل سنت معتقدند که این کار بر مردم واجب است به دلایل سمعی (نقلی).

معتزله و زیدیه معتقدند، این کار از دیدگاه عقل بر ما واجب است.

امامیه معتقدند که این امر از دیدگاه عقل بر خداوند واجب است.

خوارج می گویند که این امر مطلقاً واجب نیست.

و ابوبکر اصم از معتزله معقد است که در صورت وجود امنیت و آرامش تعیین امام واجب نیست، زیرا نیازی به آن احساس نمی شود، و وجوب آن فقط در حالت ترس و پدیدار شدن فتنه هاست^(۲).

۱- الأحكام السلطانية ص ۴۵۳.

۲- شرح التجريد ص ۳۸۴.

دلایل هر مذهب

۱- دلیلی آنانی که معتقدند تعیین و نصب امام از دیدگاه شریعت بر امت واجب است. اینان که اکثریت مطلق مسلمین اند، به کتاب و سنت و اجماع و عقل استدلال جسته‌اند.

۱- از قرآن کریم به فرموده خداوند:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. «فرمانبرداری کنید از خدا و فرمانبرداری کنید از پیامبر و از فرمانروایانی که از خودتان هستند».

منظور از اولی الامر، امراء و خلفاء می‌باشند که اکثریت مفسرین بر این عقیده‌اند^(۱). با توجه به این که برخی دانشمندان، علماء را نیز در مفهوم اولی الامر داخل نموده‌اند^(۲). (به نظر می‌رسد این نظریه که رئیس مفسرین قرآن عبدالله بن عباس به آن معتقد است، بهترین و صائب‌ترین نظریات باشد: مترجم).

ابن جریری طبری می‌گوید: بهترین و نزدیکترین سخنان به حق در این مورد، سخن کسی است که می‌گوید مراد از آن امیران و والیان امراند، به دلیل صحت روایاتی که از رسول اکرم ﷺ در مورد امر به فرمانبرداری از امامان و زمامداران آمده، در مواردی که انجام آن طاعت به شمار رود و برای مسلمانان مصلحتی در آن وجود داشته باشد^(۳). امام فخرالدین رازی می‌گوید «که حمل اولوالامر بر امیران و پادشاهان به صورت عمومی بر کسانی که در زمان رسول خدا ﷺ نبودند، به پذیرش نزدیکتر است. مادامی که جز به طاعت خدا و مصلحت مردم حکم ننمایند»^(۴).

۱- تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۵۱۸ و أسباب نزول القرآن تألیف واحدی ص ۱۵۲.

۲- تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۵۱۸ و أسباب نزول القرآن تألیف واحدی ص ۱۵۲.

۳- نظام الحکم فی الاسلام ص ۴۳ و جامع البیان عن تأویل آی القرآن ج ۸ ص ۴۹۵.

۴- نظام الحکم فی الاسلام ص ۴۶.

زمخشری می‌گوید: هنگامی که خداوند زمامداران را مأمور نمود که امانت‌ها را به صاحبان آن بسپارند و به عدالت در بین مردم حکم کنند، به مردم نیز فرمان داد تا از آنان فرمانبرداری کنند و به فرمان‌های صادره از سوی‌شان گردن نهند، و مراد از (او الامر) امرای برحق اند، زیرا خداوند و رسول از ﷺ از امیران ستمگر بیزارند و مردم در وجوب فرمانبرداری از آنها به خدا و رسول او ﷺ عطف نمی‌گردید.

نام خدا و رسول او ﷺ و امرایی یکجا آورده می‌شود که با خدا و رسول او ﷺ موافق بوده، در کارهای‌شان عدالت را رعایت نموده، جانب حق را برگزینند، و از ضد این دو صفت دیگران را برحذر دارند، مانند خلفای راشدین رضی الله عنهم و کسانی که خط مشی آنان را به نیکی و درستی پیروی می‌نمایند^(۱).

نحوه استدلال از آیه چنین است:

با توجه به این که خداوند بر ما اطاعت و فرمانبرداری از حکام و زمام - دارانی را فرض نموده که عادلانه حکم نمایند، و امانت‌ها را به صاحبان آن بسپارند و امور دینی و دنیوی امت را به خوبی رعایت کنند، بدیهی به نظر می‌رسد که تعیین حاکم بلندپایه دولت نیز بر ما فرض و لازم است، تا حاکمان و والیان هم دست با او در سایه نگرانی و مراقبتش کارها را به پیش برند، در غیر این صورت در نهایت به این نکته می‌رسیم که باید به وجوب اطاعت کسی قائل شویم که تعیین او بر ما واجب نیست که این سخن بی‌معنی به نظر می‌رسد و در حقیقت سخنی است که عقل و منطق سلیم آن را تأیید نمی‌کند^(۲).

۲- از سنت نبوی:

۱- به فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «...وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ

۱- نظام الحکم فی الاسلام و کشف زمخشری ج ۱ ص ۳۷۰.

۲- نظام الحکم فی الاسلام ص ۴۷.

مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ»^(۱). «... و آن که بمیرد و در ذمه او بیعت و پیمانی نباشد، همچون مرگ جاهلیت مرده است.»

وجه استدلال از حدیث چنین است:

این حدیث به روشنی بر وجوب بیعت با امام دلالت می‌کند، از این رو تعیین او بر مسلمین به طور اولی واجب است، و گرنه در نهایت به این نظر می‌رسیم که بیعت با کسی که تعیین او واجب نیست، واجب می‌شود که این خود سخنی نادرست و غیر قابل پذیرش است.

ب) به احادیثی که اطاعت امراء و والیان و خلفا را وجب می‌گرداند:

از جمله: از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ أُمِّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيْبَةٌ»^(۲). «بشنوید و فرمان برید هرچند غلامی حبشی بر شما امیر شود که سرش گویا دانه کشمش است.»

همچنین ام‌حسین از رسول الله صلی الله علیه و آله شنید که در حجت الوداع می‌فرمود: «...وَلَوْ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ يَقُوْدُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» «... و هرگاه غلامی بر شما امیر شود که شما را به وسیله کتاب خدا رهبری می‌کند، از او بشنوید و فرمان برید»^(۳).

و از جمله حدیث ابوهریره رضی الله عنه است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سَيَلِيكُم بَعْدِي وُلَاةٌ، فَيَلِيكُمُ الْبُرُ بِيْرِهِ، وَالْفَاجِرُ بِفُجُوْرِهِ، فَاسْمَعُوا لَهُمْ وَأَطِيعُوا فِي كُلِّ مَا وَافَقَ الْحَقَّ، وَصَلُّوا وَرَاءَهُمْ، فَإِنْ أَحْسَنُوا فَلَكُمْ وَلَهُمْ، وَإِنْ أَسَاءُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ» «به زودی پس از من کسانی زمامداران شما خواهند شد که پرهیزگاران را به علت تقوای‌شان و بدکاران را به دلیل بدکاری‌شان به خود نزدیک خواهند نمود، پس از ایشان بشنوید و فرمان برید در هرچه که با

۱- مسلم.

۲- مسلم.

۳- رواه البخاری.

حق موافق است و در پشت سرشان نماز بگزارید، پس هرگاه آن را نیکو ادا نمودند، به سود شما و آنان است و اگر آن را به نحوی نادرست ادا کردند، به سود شماست و بر زیان آنان».

وجه استدلال از این احادیث و احادیث دیگری که در همین معنی آمده از شیوه استدلال به قرآنکریم خارج نیست، زیرا از واجب بودن اطاعت از ایشان واجب بودن انتخاب ایشان دریافت می‌گردد، و گرنه این کار به وجوب اطاعت کسی می‌انجامد که تعیین او واجب نیست که این سخن معنا و مفهومی ندارد.

ج) به احادیثی که تعیین و نصب امیر را در کوچکترین اجتماعات واجب می‌سازد، پس چگونه است در بیشتر از آن!!

از جمله از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَجِلُّ لِثَلَاثَةِ يَكُونُونَ بِقَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَمَرُوا عَلَيْهِمْ أَحَدَهُمْ» «جایز نیست برای سه نفر که در بیابانی بسر برند، مگر آن که باید یکی از آنان برایشان امیر گردانیده شود».

همچنان در روایت دیگری آمده که «إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ» «هرگاه سه نفری به سفر رفتند، باید دو تن شان یکی را بر خود امیر سازند».

ابن تیمیه در شرحی که بر این حدیث دارد می‌گوید: «آنحضرت صلی الله علیه و آله امیر گردانیدن یک نفر را در اجتماع کوچک مؤقتی در سفر واجب گردانیده، تا بدین ترتیب به انواع اجتماعات دیگر اشاره فرماید»^(۱).

د) بر فعل و عمل رسول الله صلی الله علیه و آله، زیرا ایشان نخستین دولت اسلامی را پس از زمینه‌سازی در مدینه منوره تأسیس نمودند و خود صلی الله علیه و آله اولین رئیس آن دولت بودند، زیرا پیمان آن حضرت صلی الله علیه و آله با یهودیان مدینه و سپس با دیگران، از نشانه‌های بارز سلطه سیاسی آنحضرت صلی الله علیه و آله است که به عنوان رئیس دولت اسلامی آن را عملاً بکار بستند که فقها هم توأم بودن صفت امامت (ریاست) را با صفت نبوت در شخص پیامبر صلی الله علیه و آله درک نموده، و

۱- الفروق تألیف قرافی ج ۱ ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

حکم آنچه را از ایشان به این صفت (ریاست) یا آن صفت (نبوت) صادر می‌شود، بیان داشته اند^(۱).

۱- به اجماع:

دانشمندان امت اسلامی با وجود اختلاف مذاهب‌شان (به جز عده‌ انگشت شماری) بر واجب بودن تعیین رهبر بزرگ دولت اسلامی اجماع نموده اند، تا امت را متحد سازد و امور دینی و دنیوی آن را سرپرستی و رعایت نماید، عبدالجبار بن احمد می‌گوید: «امت اتفاق نموده - با وجود اختلاف آنها در مورد شخص امام - که موجودیت امامی که به این احکام تمسک بسته و آن را اجرا نماید، لازم و ضروری است».

اجماع امت هم براساس فرموده آنحضرت ﷺ: «عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ» «با گروه اکثریت همراه باشید». و فرموده‌اش: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ» «امت بر گمراهی باهم اجتماع نمی‌کنند»^(۲). حجت و دلیل است.

۴- و از چند جنبه نیز معقول به شمار می‌رود:

۱- این که امور واجب جز با تعیین خلیفه انجام نمی‌شود، و آنچه که واجب بدون آن انجام نشود واجب است، پس دانسته شد که تعیین و نصب خلیفه واجب است. کبرای این دلیل روشن است و صغرای آن این است که شارع مقدس به اقامه حدود و حفظ مرزها و آماده‌سازی لشکرها برای جهاد و امور بسیاری که به حفظ نظام ارتباط دارد، امر نموده است^(۳).

از جمله: امام رازی در «الأربعین» ذکر نموده که «تعیین و نصب امام ضامن از میان رفتن ضرریست که جز با تعیین او از میان نمی‌رود. و دفع ضرر از جان در حد امکان

۱- أصول الدعوة. تألیف د. عبدالکریم زیدان ص ۱۵۳ و الفروق. تألیف قرائی ج ۱ ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- شرح أصول الخمسة ص ۹ و شرح التجريد قوشچی ص ۳۸۴.

۳- توضیح المراد علی شرح تجرید الاعتقاد ج ۲ ص ۶۷۹.

واجب است و این امر اقتضا می‌کند که به عاقلان واجب است، تا برای خویش امامی را نصب نمایند»^(۱).

قوشجی در توجیه این نظر می‌گوید که «در نصب امام جلب منافی است که از شمارش بیرون است و دفع ضررهایی که برای هیچکس پوشیده نیست، و هرچه چنین باشد، واجب است»^(۲).

شاید ملاحظه کرده باشید آنانی که معتقدند تعیین خلیفه بر امت شرعاً واجب است بدلائل نقلی توأم با دلائل عقلی استدلال کرده اند.

از دیدگاه بنده این امر به این نکته باز می‌گردد که منبع وجوب تعیین و نصب رهبر بزرگ دولت، نه صرفاً عقل است و نه فقط شرع بلکه هر دو اند. بنابراین، همچنانکه عاقلان درک کرده اند که نصب رهبر بزرگ امت یا دولت برای بقای جامعه و حفظ نظام و تشکیلات دولت ضروری است، نصوص قرآن و سنت نیز به نصب خلیفه امر فرموده، تا دین را حفظ نماید و امور مسلمین را سرپرستی و رعایت و جامعه را با حق و عدل رهبری کند.

دوم: دلیلی کسانی که می‌گویند نصب امام از دیدگاه عقل بر خداوند واجب است نه بر امت که ایشان امامیان و اسماعیلیان و موسویان‌اند:

دلیل اسماعیلیان: آنان برای اثبات نظریه خود دلیل آورده‌اند که نتیجه و خلاصه آن این است:

برای به دست آوردن معارف فقط نظر کافی نیست، بلکه به معلمی الهی نیاز است که به وسیله او شریعت و همه علوم و معارف شناخته می‌شود، زیرا او فقط یگانه کسی است که می‌تواند باطل نصوص شرعی را تشخیص داده و حق را از باطل و هدایت را از گمراهی، جدا کند.

۱- مصدر مذکور.

۲- شرح تجرید الاعتقاد ص ۳۸۴.

از این رو خداوند واجب است خلیفه‌ای تعیین نماید که مردم را به شناخت شریعت رهنمائی نموده و آنان را به راه راست هدایت نماید»^(۱).

گروهی از موسویه به دلیل سابق اسماعیلیه^(۲) استدلال جسته اند، لیکن اکثریت‌شان به قانون لطف استدلال کرده و گفته اند که نصب امام لطف است، و هر لطفی بر خداوند واجب است، پس ثابت می‌شود که نصب و تعیین امام بر خداوند واجب است.

صغرای دلیل روشن است از این مطلب که هرگاه مردم رئیسی داشته باشند که در امور دین و دنیای خویش به او مراجعه نمایند، به طاعت نزدیکتر و از گناه دورتر خواهند بود. لیکن کبرای آن این است که هرگاه تعیین امام بر خداوند واجب نباشد در غرض او از تکلیف بندگان نقص می‌باشد.

طوسی در تجریدش می‌گوید: «امام لطف است، از این رو نصب او بر خداوند واجب است، تا مقصود حاصل شود».

علامه حلی در شرح این عبارت می‌گوید که «مصنف به وجوب نصب امام بر خداوند استدلال جسته، بر این که امام لطف است و لطف هم واجب است».

اما صغرای آن برای عاقلان معلوم است، زیرا روشن است که هرگاه خردمندان و عاقلان رئیسی داشته باشند که آنان را از درگیری و گلاویزشدن با یکدیگر منع نموده و از معاصی باز دارد به صلاح نزدیکتر و از فساد دورتر خواهند بود که این خود امری است ضروری که هیچ خردمندی در آن شک نمی‌کند»^(۳).

او بر کبرای دلیل استدلال جسته می‌گوید: «دلیل بر وجوب آن - یعنی لطف بر خدا - این است که غرض مطلق به آن حاصل می‌شود، از این رو واجب است، ورنه نقص

۱- به کتاب‌های العقل عند الشیعه تألیف نویسنده این بحث ص ۸۲ و راحة العقل تألیف داعیه اسماعیلی، کرمانی ص ۱۳۷، ۱۹۴ و ۵۸۸ والعقیده والشریعة تألیف گولدزیهر ص ۲۱۸ مراجعه شود.

۲- از جمله‌شان صدوق است. به کتاب او - «التوحید» - باب أنه لا یعرف إلا بالإمام مراجعه شود.

۳- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص ۲۸۵.

غرض لازم می‌آید».

از این رو وجوب لطف مستلزم تحصیل غرض است^(۱).

خلاصه این که تعیین و نصب امام در نزد امامیه - بر خداوند واجب است تا مردم به وسیله او و شریعتش راه حق را بشناسند، و هرگاه او را نصف ننماید برای او «خدای تعالی» بر مردم حجتی قائل نمی‌گردد.

جمهور علماء این دیدگاه را مورد بررسی قرار داده و ضعف دلیل‌شان را بیان داشته‌اند. عبدالجبار بن احمد می‌گوید: «امامیه معتقدند که نیاز به امام برای آن است که شرایع و قوانین به وسیله او شناخته شود، و آنچه بر بطلان نظریه‌شان دلالت می‌کند، این است که دلائل و قوانین، در کتاب و سنت و اجماع اهل بیت و اجماع امت... بیان شده است.

برخی از ایشان گفته‌اند که نیاز به امام به این دلیل است که این امر لطف در دین به شمار می‌رود و این امر از زمره اموری است که دلیل برای آن وجود ندارد.

باید گفت چگونه رواست امام با وجود این که لطف در دین به شمار می‌رود سالیانی دراز و طولانی از امت غائب شود؟ در حالی که نیاز شدیدی به وجود او می‌باشد^(۲).

دیگران نیز دلائل امامیه را از چند جهت ضعیف شمرده‌اند:

۱- امام زمانی لطف به شمار می‌رود که وجود داشته باشد و قدرتمند باشد و مانع مردم از ارتکاب اعمال زشت شود و نیز قدرت و صلاحیت تنفیذ و اجرای احکام را داشته باشد، امامیه خود به این مسأله پای بند نیستند، زیرا آنان وجود امامی را جایز می‌دانند که مغلوب و از نظرها پوشیده است. بنابراین، امامی که آنان ادعای وجوب او را نموده‌اند لطف به شمار نمی‌رود، و آنچه که لطف است واجب نیست.

۲- اشتغال امامت بر لطف، برای وجوب آن بر خداوند کفایت نمی‌کند، زیرا ما نمی‌دانیم که این مطلب در نزد خداوند مفاسدی ندارد، زیرا ممکن است مذهب امامت

۱- کتاب مذکور ص ۲۵۳.

۲- شرح أصول الخمسة ص ۷۰۱.

مشمول بر مفسد و عیوبی باشد که خداوند آن را می‌داند. لیکن در حق بندگان شناخت و فهم این مطلب که تعیین و اقامه امام برایشان واجب است، کفایت می‌کند.

زیرا این کار در گمان ایشان مفسدی ندارد^(۱).

سوم: دلیل کسانی که می‌گویند وجوب تعیین امام بر بندگان امریست عقلی و بر خدا لازم نیست که ایشان معتزله و زیدیه‌اند:

خلاصه دلیل‌شان این است که تعیین امام متضمن جلب مصالح بسیاری برای جامعه و دفع مفسد از آن است، مانند امر به معروف، نهی از منکر، دفاع از اسلام، به پاداشتن عدل، دفع ظلم، پخش و گسترش امن و آسایش، و از میان‌بردن اسباب ترس و نگرانی. و هر چه چنین باشد از دیدگاه عقل واجب شمرده می‌شود.

بنابراین، معلوم شد که نصب خلیفه بر بندگان واجب عقلی به شمار می‌رود.

مطلب دوم: در بیان طرز فکر کسانی که نصب خلیفه را شرعاً و عقلاً از طرف خدا و بندگان نفی می‌کنند که آنان چند تن از متقدمین و یکی هم از علمای معاصر می‌باشند.

پس از آن که روشن شد که اسلام نصب امام یا خلیفه را واجب نموده تا امور جامعه را اداره نموده و بر همه ادارات دولتی اشراف و سرپرستی داشته باشد که عقل هم این امر را تأیید نموده و به ضرورت وجود رهبر بزرگ برای جامعه حکم می‌نماید، تا امور امت را رعایت نموده، عدالت و مساوات را در میان‌شان برپا دارد. اینک به گروه اندکی توجه می‌کنیم که از حکومت و تعهدات آن گریزان بوده‌اند و معتقد به این نظر بوده‌اند که اسلام نصب رهبر بزرگ جامعه را واجب نکرده است.

۱- شرح الأصول الخمسة ص ۳۸۵ و شرح المراد تألیف حلی ص ۳۸۵.

دانستید که برخی از ایشان مانند نجده بن عمیر خارجی، واجب بودن نصب خلیفه را مطلقاً نفی نموده و بعضی هم مانند ابوبکر اصم معتزلی گفته که نصب و تعیین خلیفه از اموری است که جائز می‌باشد و واجب نبودن نصب او را به حالت امن و آرامش معتقد دانسته است که در غیر این صورت بر بندگان واجب است خلیفه و زمامداری را نصب کنند که امورشان را اداره نموده و رعایت مصالحشان را به عهده گیرد.

همچنین دانستید که مسلمانان در تمام دوره‌ها و با وجود اختلاف عقیده‌شان در مورد شخص امام و صفات و شرایط و تکالیف‌شان بر واجب بودن تعیین خلیفه یا امام یا رئیس وحدت نظر دارند.

فقط این نکته را باید یادآوری کنیم که رأی فردی از افراد امت که از نظریه فوق منحرف شده، مانند نجده و اصم و قوطی در قدیم و رأی آن که خواسته این انحراف و تکروی را احیاء کند مثل شیخ علی عبدالرزاق در زمان حاضر^(۱)، به حجیت و اعتبار این اجماع زیان نمی‌رساند.

نظر شیخ چنین خلاصه می‌شود که اسلام فقط دین است و نه دین و دولت، و تعیین حاکم عامه برای دولت واجبی شرعی نیست، و اسلام تشکیلات حکومتی ندارد، بلکه این امر به مردم گذاشته شده که در آن به احکام عقل و به تجربه‌های ملت‌ها و اصول سیاست مراجعه کنند، این است متن عبارت او: «حقیقت این است که دین اسلام جدا از خلافتی است که مسلمانان آن را می‌شناسند، و بیزار است از تمام آنچه پیرامون آن از ترس و میل، رغبت و رهبت و عزت و قدرت به وجود آورده‌اند.

خلافت در هیچیک از برنامه‌های دینی نیست، و هرگز قضا و تکالیف دیگر از وظایف

۱- مراجعه کنید به الإسلام الخلیفة فی العصر الحدیث تألیف د. محمد ضیاء الدین الریس که در ص ۴۷ آن می‌گوید: «نظری که شیخ به آن رسیده - کسی که از علمای ازهر و قاضی شرعیست - کاملاً شاذ و ناشناخته بوده و مخالف چیز است که مسلمانان به آن معتقدند و آنچه علمای‌شان بر آن اجماع نموده است که در عین زمان انکار همه تاریخ اسلامی و انتقاد بر آن را نیز متضمن است».

حکومتی و مقام‌های دولتی نیست، بلکه اینها صرفاً برنامه‌های سیاسی خاصی است که به دین ارتباطی ندارد و دین آن را تأیید یا رد نکرده است. نه به آن دستور داده و نه هم از آن منع کرده، بلکه آن را برای ما گذاشته تا در مورد آن به احکام عقل و تجارب ملت‌ها و اصول سیاست مراجعه کنیم»^(۱).

شیخ برای اثبات نظر خود استدلال می‌کند به این که نامی از خلافت در قرآن نیامده و هرگاه یک دلیل می‌داشت علماء در تأیید و اشاره بدان دریغ نمی‌کردند. او ثابت نموده که آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. و آیه: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۸۳]. دلالت به چیزی از امر خلافت نمی‌کند.

زیرا مراد از اولی الامر در آیه نخست - امرای مسلمین در زمان رسول اکرم ﷺ است که خلیفه‌ها و قاضیان شامل آن می‌شوند، و مراد به اولی الامر در آیه دوم، بزرگان صحابه آگاه به امور است، یا افرادی که از جانب ایشان مأمور می‌شدند.

او سپس می‌گوید: «به هر صورت در این دو آیه چیزی وجود ندارد که دلیل بر خلافتی باشد که از آن صحبت می‌نمایند، و در نهایت تنها چیزی را که می‌توان بالاجبار از این دو آیه درک کرد، این است که گفته شود، این دو آیه دلالت می‌کنند بر این که در میان مسلمین گروهی اند که کارها به ایشان بازگشت می‌کند که این به مراتب گسترده‌تر و عامتر از خلافتی است که آنان یاد می‌کنند. بلکه این مطلب کاملاً با آن اختلاف داشته و هیچگونه پیوندی با آن ندارد. او همچنین ادعا نموده که سنت نبوی مسأله خلافت را مبهم گذاشته و بدان توجهی نکرده است، او بر این استشهاد نموده که علماء نتوانسته‌اند دلیلی از سنت بر فرضیت خلافت بیاورند، و هرگاه برای آن دلیلی از سنت می‌یافتند، حتماً آن را بر استدلال به اجماع، ترجیح می‌دادند.

۱- الإسلام وأصول الحكم ص ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۸۲.

او همچنین ادعا نموده که اجماع به خاطر مسأله خلافت منعقد نشده، و سندی برای اجماعی که به آن استدلال کرده اند نقل نشده است.

او سپس می‌گوید: «دانستی که قرآنکریم منزّه است از ذکر خلافت و اشاره به آن و این که سنت نبوی آن را مبهم گذاشته و اجماع بر آن منعقد نشده، پس آیا برای شان دلیلی در دین، غیر از کتاب و سنت و اجماع باقیمانده است؟ بلی، برای شان دلیل دیگری باقی مانده که جز آن را نمی‌دانیم و آن آخرین دلیلی است که به آن پناه می‌آورند، این دلیل سست‌ترین و بی‌پایه‌ترین دلیل‌ها به شمار می‌رود.

گفته اند که برپاساختن شعائر دینی و صلاح رعیت متکی بر خلافت است^(۱). و پس از آن اقرار نموده اند که امت - هر امتی خواه صاحب دین باشد یا نباشد، خواه مسلمان باشد یا مسیحی یا یهودی و یا هم ادیان دیگر - خواهی نخواهی به حکومتی نیاز دارد که امور آن را تنظیم نموده و کارهای آن را سرپرستی نماید.

همچنین هرگاه مسلمانان را اجتماعی جدا از دیگران به حساب آوریم، آنان نیز مانند امت‌های دیگر جهان، نیاز به حکومتی دارند که امورشان را تنظیم نموده و کارهای شان را سرپرستی کند.

بنابراین، هرگاه خواسته علمای مسلمان از امامت و خلافت، آن چیز است که علمای سیاست از حکومت انتظار دارند، آنچه می‌گویند حق است، زیرا برپاداشتن شعائر دینی و صلاح رعیت، بر امامت و خلافت، به معنای حکومت تکیه دارد، به هر صورت و شکلی که باشد.

هرگاه هدف شان از امامت و خلافت، همان شکل و یژه‌ای از حکومت است که آن را می‌شناسند، پس دلیل شان از ادعای شان ناقص‌تر است و حجت‌شان نادرست و غیر اصولی است^(۲).

۱- الإسلام وأصول الحکم ص ۱۳۴.

۲- مصدر سابق ص ۱۳۵.

این است نظر شیخ علی عبدالرزاق در کتابش «الإسلام وأصول الحكم» که از کتاب مذکور برایت بیان کردیم.

شاید بر اجماع همه مذاهب اسلامی مبنی بر وجوب تعیین خلیفه یا امام از دیدگاه شریعت و عقل بر بندگان یا خداوند ﷻ اطلاع یافته باشید، و بر دلایل شان از قرآن کریم به ویژه آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. که جمهور مفسرین «أولی الامر» را بر امیران و خلفا بطور عامه اطلاق نموده اند و نه فقط بر کسانی که در زمان رسول اکرم ﷺ بوده اند.

همچنین بر دلایل شان از سنت نبوی و استدلالی که بدان کرده اند که به صراحت بر وجوب تعیین رهبر بزرگ برای امت و وجوب اطاعت و همیاری او دلالت می کند، تا وقتی که جز بر طاعت خدا و مصلحت امت امر ننماید، و همچنین استدلال شان به فعل و عمل شخص پیامبر ﷺ که دولت کاملی را در مدینه تأسیس نمود که قدرت دینی و سیاسی جامعه در اختیارشان بود و این که خداوند می فرماید:

﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

ارزش سخن شیخ - عفا الله عنه - را درمی یابید که می گوید: «ما کسی را ندیدیم که کوشیده باشد آیه ای از قرآن کریم را برای فرضیت امامت اقامه نماید»^(۱).

و از سخنش که «سنت نبوی آن را فرو گذاشته و به آن نپرداخته... و این که اجماع بر آن منعقد نشده است». اصرار و پافشاری بی مورد شیخ را مبنی بر طرح اندیشه اش، هر چند که از حق و حقیقت فرسنگ ها دور بوده است، درمی یابید، و هم میزان مخالفت او را با گفته و مفهوم نصوص کتاب و سنت و آنچه از گذشتگان امت روایت شده است، درمی یابید. اینک سخن وتز جرالده را بشنوید که می گوید: «اسلام فقط یک دین نیست، بلکه تشکیلاتی سیاسی نیز هست. علی رغم این که برخی از افراد مسلمان در دوران اخیر

پیدا شده اند که خود را عصری و متمدن قلمداد می‌کنند و کوشش می‌نمایند، میان این دو بخش جدایی و فاصله قائل شوند»^(۱).

۱- حقیقت آنست که شیخ نمی‌خواست خود را متمدن و روشنفکر قلمداد کند و خواهان این نبود که دیگران او را بدین صفت توصیف نمایند، و این نوشته را برای معاوضه با حاکم آن وقت مصر «احمد فؤاد» نوشته - چنانکه گفته شده - که پس از عزل و طرد آخرین خلیفه عثمانی در سال ۱۹۲۴ م آرزوی رسیدن به خلافت مسلمین را در سر می‌پرورانید، و همچنین آن را برای مبارزه و معارضه با انگلیس نوشته که می‌خواستند - چنانکه گفته شده - خلافت اسلامی را احیا نموده و پادشاه مصر را به این مقام برسانند. بلکه این کتاب را برای خدمت به انگلیس و هم‌پیمانان‌شان و برای نابودی خلافت اسلامی نوشته است، دلیل آن این است که شیخ این اندیشه را در دوره ملک فؤاد در سر نداشته و در زمان او به تألیف کتاب نپرداخت. لیکن او در روزهای جنگ جهانی اول به نوشتن آن اقدام نمود، یعنی پیش از آمدن ملک فؤاد، چنانکه خود در مقدمه کتابش و همچنین در لابلای کتاب بدان تصریح نموده، می‌گوید: «که او این کتاب را در زمان سلطان محمد خامس خلیفه ترکیه نوشته است».

در واقع ظاهرشدن کتاب در سال ۱۹۲۵ م از وقت مناسب به تأخیر افتاد و ممکن بود چندی پس از آغاز تألیف یعنی در روزهای جنگ جهانی اول پایان یابد.

لیکن همانگونه که شیخ در مقدمه ذکر نموده - او سال‌های متعددی را در نوشتن آن صرف نموده، چنانکه خودش گفته: سال‌هایی بود که سختی‌ها در آن پیاپی می‌آمد و گرفتاری‌هایش بسیار زیاد بود. یک روز می‌توانستم کار کنم و سپس چندین روز از آن باز می‌ماندم و حوادث مرا از آن باز می‌داشت، ماهی به ادامه کار آن باز می‌گشتم و باز سال‌ها از نوشتن آن باز می‌ماندم».

او پس از این سال‌های طولانی کتاب خود را که بیش از صد صفحه نبود، چاپ کرد که از بدشانسی شیخ، کتاب زمانی به بازار آمد که اوضاع تغییر کرده بود، و هدفی که کتاب برای آن نوشته شده بود، در عمل تحقق یافته بود که آن هدف نابودی خلافت اسلامی بود. (الإسلام والخلافة فی العصر الحدیث، ص ۹۲ و ۹۳).

۳- «هرکسی که تاریخ را خوانده باشد، می‌داند که انگلیس - از زمانی که تصمیم گرفت در مسیر استعمار گام بردارد - نسبت به مسلمین جز فتنه‌گری و شرارت قصدی نداشته است، چنانکه سید جمال الدین افغانی رحمته الله علیه او را دشمن شماره یک اسلام دانست، و بر خلاف تظاهرش به دوستی با دولت عثمانی پیوسته برای از هم پاشیدن آن تلاش می‌ورزید.

انگلیس بود که فرانسه را تشویق کرد تونس را اشغال نماید و خود در سال ۱۸۸۲ م بر مصر یورش آورد. و هم او بود که پیمان‌های سری را برای تقسیم کشورهای عربی امضا نمود و عراق و فلسطین را اشغال کرد.

برای آن که دوری و انحراف شیخ را از حق و راه صواب و غلو او را در طرح اندیشه اش دریابید باید خاطر نشان کنم که این اندیشه با معارضه سختی روبرو شد و خود شیخ از این جریان مشکلات زیادی دید و زیان‌های سنگینی را تحمل کرد.

چنانکه (علمای طراز اول) او را از ردیف خویش خارج ساختند که عبارت حکم‌شان چنین است: «ما شیخ جامع ازهر به اجماع ۲۴ عالمی که همراه ما است از هیئت علمای بزرگ، به اخراج شیخ علی عبدالرزاق یکی از علمای جامع ازهر و قاضی شرعی در محکمه شرعیه ابتدائیه منصوره و مؤلف کتاب «الإسلام وأصول الحکم» حکم نمودیم».

همچنین کمیته تأدیبی در وزارت عدلیه به ریاست آقای علی ماهر معاون وزیر عدلیه دائر شد و به خلع نمودن شیخ از وظیفه اش حکم نمود که عبارت آن چنین است: «مجلس به اتفاق آراء عزل شیخ علی عبدالرزاق را از وظیفه اش از تاریخ ۲۲ محرم ۱۳۴۴ (۱۲ آگست ۱۹۲۵ م) با رعایت عدم محرومیتش از معاش (حقوق)، تثبیت نمود».

در همان زمان عده زیادی از علماء و دانشمندان به رد آراء و بررسی دلائل و ابطال حجت و برهان او پرداخته، بحث‌ها و مقاله‌های متعددی نگاشتند، حتی برخی از ایشان کتاب‌هایی تألیف نمودند که اولین شان شیخ محمد بخیت مطیعی حنفی بود که کتابی به

و او بود که با یهودی‌ها توطئه نمود تا فلسطین را غصب کند و سپس آن را به یهودی‌ها تسلیم نماید و بدین ترتیب مرتکز بزرگترین جرم نسبت به اسلام و عرب شد.

همچنین دولت انگلیس پیوسته با دولت عثمانی، حتی پس از پایان جنگ جهانی اول جنگید. و نیز یونان را واداشت که به ترکیه تجاوز نموده و اراضی آن را اشغال کند، و بدین ترتیب شب و روز تلاش نمود تا خلافت را یکسره نیست و نابود کند.

آیا کسی که سابقه تاریخش چنین است می‌خواهد خلافت اسلامی را به مصر باز گرداند؟
 او که در ترکیه برای نابودی آن کوشیده، آیا دوباره در مصر آن را به وجود می‌آورد؟
 آیا انگلیس می‌خواهد اسلام را دوباره قدرتمند سازد و وحدت مسلمین را دوباره تجدید نماید؟
 آیا این کار با سیاست استعماری صهیونیزم هماهنگ است؟
 الإسلام والخلافه فی العصر الحدیث، ص ۶۲، ۶۳.

نام «حقیقه الإسلام أصول الحکم» در ۴۵۴ صفحه نوشت. در مقدمه این کتاب آمده که «... در این زمان کتابی به نام الإسلام وأصول الحکم» پیدا شده که برآن اطلاع یافتم و مشاهده کردم که او در کتابش نظر مثبتی را ذکر نموده تا برآن دلیل اقامه نماید، بلکه تمام مطالبی را که او در این کتاب آورده افکاری سلبی شده و انکار محض است، در آنچه مسلمانان برآن اجماع نموده اند و در کتاب و سنت به صراحت نصوصی در مورد آن آمده است، او در افکارش به سفسطه عقلی و نظریاتی مبتنی بر گمان و وهم و دلائلی خیالی و شاعرانه استناد جسته است^(۱).

مهمترین کتابی که در رد شیخ نوشته شده و نظریات او را نقض نموده تحت عنوان «نقض کتاب الإسلام وأصول الحکم» است که شیخ بزرگوار محمد الخضر حسین (شیخ جامع الازهر) نوشته است.

نامبرده در بررسی کتاب «الإسلام وأصول الحکم» مطالب را یک بیک نقل می‌کند، و سپس هریک را بررسی می‌نماید، او در این بررسی اش فقط بیانگر حقیقت بوده نه غیر آن.

۱- او پس از نقل گفته شیخ علی عبدالرزاق که «علما نکوشیدند بر فرضیت امامت دلیلی از کتاب یا سنت اقامه نمایند». می‌گوید: «برخی از دانشمندان برای اثبات فرضیتی امامت به این فرموده خداوند استدلال می‌کنند که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان برید از خداوند و فرمان برید از پیامبر او و فرمان برید از فرمانروایی که از خود شماست».

شیخ استدلال به این آیه را از ابن حزم نقل نموده است، همچنانکه سعدالدین تفتازانی در «شرح المقاصد» آن را آورده و می‌گوید: «همانا تمسک می‌شود به این فرموده خداوند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. و این فرموده

۱- افکار ضد الرصاص تألیف محمود عوض ص ۹۹.

رسول اکرم ﷺ که «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَةً مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» «آن که بمیرد، و امام خویش را نشناسد همچون مرگ جاهلیت مرده است». زیرا وجوب اطاعت و شناخت، وجوب تعیین را تقاضا می‌کند.

صاحب «مطالع الأنظار» پس از آن که دلیل نظری را بر واجب بودن امامت آورده می‌گوید: «گفته شده که صغری این دلیل از باب حسن و قبح عقلی می‌باشد و کبرای آن از دیدگاه عقل از صغرای آن روشتر است، لیکن بهتر آنست که در این مورد بر فرموده خداوند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. اعتماد شود.

سپس می‌گوید: «این نصوص بی‌ارزش بودن سخن شیخ را که می‌گوید: «کسی را ندیدیم که بکوشد تا برای فرضیت امامت دلیلی از قرآن کریم اقامه نماید» نمودار می‌سازد.

ب) او پس از نقل عبارت شیخ مؤلف: «نهایت آنچه که ممکن است تکلفاً از دو آیه استنباط شود... الخ». این مطلب را بررسی نموده و می‌گوید: «او کلمه ارهاق (تکلف) را تعبیر نموده تا برایت این گمان را به وجود آورد که حمل و توجیه اولی الامر در این دو آیه بر گروهی که امور به ایشان برگشت داده می‌شود به خاطر بزرگردانیدن لفظ به سوی چیزی است که در آن دشواری و تکلف است. (یعنی توجیهی است که بعید به نظر می‌رسد و قابل پذیرش نیست). پس چه بهتر که مناقشه او را در مورد آیه: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ﴾ [النساء: ۸۳]. کنار گذاریم که می‌گوید: «حقیقت آنست که محققین گفته‌اند مراد از آن بزرگان صحابه‌اند که از بصیرت و بینایی در امور برخوردارند و از آگاه و مطلع‌اند و با او در مورد آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. به بحث پردازیم.

ما می‌گوییم حمل آیه بر امیران و خلفا به چند دلیل برتر و شایسته‌تر است:

۱- سبب نزول: در صحیح بخاری به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴿النساء: ۵۹﴾. در مورد عبدالله ابن حذافه ابن قيس بن عدی نازل شد و آن هم زمانی که رسول اکرم ﷺ او را به همراه سريه‌ای فرستادند.

۲- ورود آن پس از آیه: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸]. ابن عینیه می‌گوید: از زید بن ثابت در مورد آیه مبارکه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. پرسیدم، در حالی که در مدینه منوره کسی پس از محمد بن کعب نمی‌توانست مانند او تفسیر کند، او گفت: چند آیه پیشتر آن را بخوان می‌فهمی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸]. سپس گفت: «این آیه در مورد والیان و زمامداران است».

۳- تعقیب آن با فرموده خداوند که: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ خطاب در این آیه برای تمام مؤمنان است و از جمله اهل حل و عقد از علماء.

زیرا عموم مردم می‌توانند با زمامداران در بعضی امور منازعه و کشمکش کنند، لیکن نمی‌توانند یا فتوایی که علماء صادر می‌نمایند به ستیز برخیزند. چون مراد از آن علمای مجتهد است، و چگونه عوام امت می‌تواند با ایشان در تائید و تثبیت و ابراز حکمی مخالفت و ستیز نماید.

بنابراین، چون اطلاق آیه بر امراء و زمامداران ترجیح یافت، دلالت آن بر این که در میان مسلمانان گروهی وجود دارد (زمامداران) که مسلمانان در امورشان به آنان مراجعه می‌نمایند، شایسته نیست که تکلف و ارهاق نامیده شود.

(ح) او پس از آن که دلیل قرآنی بر فرضیت خلافت و امامت آورده، در بیان دلیلی از سنت توجه نموده، و چندین حدیث را در این مورد آورده است، از جمله:

۱- آنچه در حدیث آمده در مورد این که امام از کوتاهی و قصوری که در مورد رعیت روا می‌دارد، بازخواست می‌شود، مانند حدیث: «أَلَا إِنَّ كَلْبَكُمْ رَاعٍ وَكَلْبُكُمْ مَسْئُولٌ

عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَإِلِمَامُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.. الخ» «همه شما شبانید و همه شما از رعیت خویش پرسیده می‌شوید. بنابراین، امامی که زعامت مردم را بدوش دارد بان است، و از رعیت خویش پرسیده می‌شود....». الحدیث.

۲- از آن جمله احادیثی که در مورد همراهی و همکاری با امام و عدم خروج از اطاعت وی آمده است، مانند حدیث: «تَلَزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» «این که با جماعت مسلمین و امام‌شان همراه باشی». و حدیث «مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمْرَةَ قَلْبِهِ فَلَيْطَعُهُ مَا اسْتَطَاعَ إِنْ جَاءَ آخَرٌ يُنَازِعُهُ فَأَضْرِبُوا عَنْقَ الْآخَرِ».

«کسی که با امامی بیعت نماید، و با او پیمان بندد، و ثمره دلش را به او بدهد باید در حد توان از او اطاعت نماید، و هرگاه دیگری با او دعوا و کشمکش نماید پس گردن دومی را بزنید».

۳- احادیثی که در مورد تهدید پیمان‌شکنی و این که مسلمان بمیرد و در ذمه اش بیعتی نباشد، آمده است. مانند حدیث: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لِقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا حُجَّةَ لَهُ وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» «کسی که دستی را از فرمانبرداری بکشد، در روز قیامت در حالی با خداوند روبرو می‌شود که دلیلی ندارد، و کسی که بمیرد و در گردنش پیمانی و بیعتی نیست همچون مرگ جاهلیت مرده است».

۴- احادیثی که در ستایش امامان خوب و نکوهش امامان ناشایست آمده است. مانند این حدیث: «خِيَارُ أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ، وَشِرَارُ أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ، وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ» «بهترین امامان شما کسانی هستند که شما آنان را دوست می‌دارید و آنان شما را دوست می‌دارند، آنان برای شما دعا می‌کنند و شما برای آنان دعا می‌کنید، و بدترین امامان شما کسانی هستند که از آنان بیزار هستید و آنان از شما بیزارند، شما بر آنان لعنت می‌فرستید، و آنان بر شما لعنت می‌فرستند».

۵- احادیثی که در مورد فضیلت امام عادل آمده است، مانند این حدیث: «سَبْعَةٌ

يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ...» «خداوند هفت نفر را در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست، در سایه خود قرار می‌دهد، در صدر ایشان امام عادل را ذکر نموده می‌فرماید: «إِمَامٌ عَادِلٌ» «امامی که عادل باشد».

پس از آن که این احادیث و احادیث هم معنای آن را ذکر می‌کند می‌گوید: «پس این احادیث که با سندهای مختلف و برای اغراضی گوناگون آمده و همه در محور امام دور می‌زند، مسئولیت او را بازگو می‌کند، به بیعت و اطاعت و همراهی با او امر می‌نماید و به کشتن کسانی دستور می‌دهد که نسبت به امیر طغیان و سرکشی می‌نمایند و امامان را توصیف نموده میان نیکان و بدان آن فرق قائل می‌شود.

هرگاه این احادیث در دسترس مجتهد قرار گیرد که به حکمت امر و نهی و وصف آن آگاه است، هیچ شکی و تردیدی نمی‌کند که نصب امام امری حتمی، و قانونی پایدار است.

پس درست نیست این امر قطعی جز از نوع واجب باشد.

بنابراین، سخن شیخ علی عبدالرزاق که «سنت قضیه خلافت را مبهم گذاشته» گستاخی و بی‌پروایی است که فقط کسی آن را عنوان می‌کند که می‌خواهد حقایق را از مسیر خود منحرف کند.

او پس از آن جریان اجماع را در موضوع خلافت بیان کرده و دلیل آن را می‌آورد و بیان می‌کند که چرا علماء استدلال به آن را در این موضوع بر سنت مقدم داشته اند^(۱). از مجموع این بحث به این نتیجه می‌رسیم که قرآن‌کریم و سنت نبوی، انتخاب رهبر بزرگ امت را بر مسلمین فرض گردانیده، تا در میان شان عادلانه حکومت نموده، امانت‌ها را به صاحبانش بسپارد و امور دینی و دنیوی شان را سرپرستی نماید.

۱- نقض کتاب الإسلام وأصول الحكم ص ۲۴ - ۷۹.

و- الإسلام والخلافة في العصر الحديث که تازه‌ترین ردیست که بر کتاب الإسلام وأصول الحكم، نوشته شده است.

مسلمانان در ادوار مختلف زندگی‌شان این حقیقت را درک نموده‌اند. از این رو اجماع‌شان بر سندی قوی متکی است، و آن نتیجه فهم درست قرآن‌کریم و سنت رسول الله ﷺ می‌باشد.

به هر ترتیبی که باشد، شیخ علی عبدالرزاق خود در کتابش اظهار داشته هر امت متمدن - هر نوع دین و زبان و نژادی که داشته باشد - ناچار نیازمند حکومتی است که امور آن را سرپرستی نموده و کارها را در مسیر درست آنها هدایت کند^(۱). این توضیحات در مورد واجب بودن تعیین رهبر بزرگ امت کافی و بسنده است.

مبحث دوم: «شرایط خلیفه»

در بحث سابق، تعریف خلافت یا ریاست دولت، حکم نصب رئیس و خلیفه را بیان داشتیم، در این بحث شرایطی را که لازم است در خلیفه موجود باشد بررسی خواهیم کرد.

دانشمندان مسلمان به مقام خلافت توجه ویژه‌ای مبذول داشته و اهتمام بسیاری نموده‌اند.

آنان کمال کوشش را به خرج داده اند تا صفاتی را که واجب است، در فردی که این مقام بزرگ را احراز می‌کند موجود باشد، بیان نمایند.

چون هر یک از مذاهب اسلامی شرایط ویژه‌ای برای خود دارند، لازم دیدم که شرایط هر مذهب را ذکر کنم و سپس به شرایطی که در آن اتفاق یا اختلاف دارند اشارت نمایم.

اول - اهل سنت

عموم اهل سنت و جماعت وجود شرایط، زیرا در کسی که مقام خلافت را احراز می‌کند، لازم می‌دانند:

- ۱- دانا به احکام شرعی و آشنا به امور سیاسی و حکومت‌داری باشد.
- ۲- عادل، پرهیزگار، پاکدامن، عاقل و بالغ باشد.
- ۳- از حسن رأی و تدبیر برخوردار بوده، توان بدوش کشیدن بار خلافت را داشته باشد، همچنین باید در تطبیق احکام شریعت اسلامی شجاع بوده و در مسیر حق از سرزنش ملامتگران نترسد، و نیز باید از سلامت اعضا و حواسی که در رأی و عمل او اثر می‌گذارد، برخوردار باشد.
- ۴- قریشی باشد.

این‌ها مهم‌ترین شرایطی است که عموم اهل سنت برای کسی که مقام خلافت را احراز می‌کند، لازم دانسته‌اند که برخی از دانشمندان به داشتن علم تقلیدی اکتفا ننموده اجتهاد را نیز برای او جزء شرایط می‌دانند^(۱).

دوم- معتزله و خوارج

اینان در مورد خلیفه صفات بلوغ، عقل، علم، فضل، پرهیزگاری، پارسائی عدالت، شجاعت، نظر صائب، سلامت اعضاء و حواسی را که در نظر و عمل اثر دارد، شرط دانسته و قریشی بودن را شرط نمی‌دانند، بلکه مجاز می‌دانند هر فرد مسلمانی که پای‌بند کتاب و سنت باشد، به این مقام انتخاب شود، خواه قریشی باشد یا غیر قریشی، عرب باشد یا غیر عرب^(۲).

سوم- امامیه

امامیه شرایط زیر را در امام لازم می‌دانند:

۱- به نص تعیین شده باشد.

۲- از خطای عمدی و سهوی معصوم باشد.

۳- قریشی باشد.

آنان امامت را در حضرت علی بن ابی طالب^{علیه السلام} و سپس فرزند، حسن پس از او در برابرش حسین و سپس در تعداد معینی از فرزندانش - رضوان الله علیهم جمیعا - منحصر می‌دانند.

۴- در علم، دین، کرم، شجاعت و همه فضائل جسمی و روحی، بهترین امت باشد.

این است مهم‌ترین شرایطی که امامیه در مورد امام لازم می‌دانند که محقق طوسی در

۱- الإرشاد تألیف امام الحرمین ص ۴۲۶.

۲- الفصل فی الملل والنحل تألیف ابن حزم ج ۴ ص ۸۹.

کتابش «تجرید الاعتقاد» ذکر نموده، همچنین در کتاب‌های دیگر کلامی‌شان نیز آن را می‌یابید^(۱).

علامه حلی در شرحش «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» دیدگاه امامیه را در مورد هر شرط به طور مفصل بیان داشته است.

او می‌گوید: «امامیه و اسماعیلیه معتقدند که امام باید معصوم باشد، زیرا حافظ و نگهبان شریعت است...».

و می‌گوید: «به ویژه امامیه معتقدند که امام باید منصوص علیه باشد».

او سپس می‌گوید: «عصمت و نص اختصاص به علی علیه السلام دارد، به دلیل نص آشکاری که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد».

او همچنین می‌گوید: «امام باید از رعیت خویش برتر باشد، زیرا تقدیم مفضل بر فاضل عقلاً زشت و نادرست است»^(۲).

چهارم - زیدیه

این‌ها شرایط زیر را در امام لازم می‌دانند:

۱- قریشی و فاطمی باشد، چه سید حسنی باشد یا حسینی.

از اینرو هرکس از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام که مردم را به کتاب و سنت فرا می‌خواند، اطاعت و نصرت دادنش بر امت فرض می‌باشد.

۲- عالم و مجتهد باشد.

آنان در مورد اجتهاد نسبت به امام، به این حد اکتفا می‌کنند که بتواند به نظریات علماء مراجعه نموده، برخی را بر بعضی دیگر ترجیح دهد.

۱- به عقائد الامامیه تألیف شیخ مظفر ص ۶۵ و قلائد الخرائد فی اصول العقائد قزوینی ص ۹۴، مراجعه شود.

۲- کشف المراد ص ۲۸۶ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و روضة القضاة ج ۱ ص ۶۶، تحقیق دکتر ناهی.

این امر مستلزم آنست که بر زبان عربی تسلط کامل داشته باشد، تا بتواند به قرآن نظر کند و آنچه را خواسته حق است از آنچه خواسته او نیست تشخیص دهد. این امر اقتضا می‌کند که به توحید و عدل خداوند و آنچه از صفات که نسبت به خداوند جواز دارد یا جواز ندارد، و آنچه برای او واجب است یا واجب نیست، آگاه باشد، و همچنین باید دانا به نبوت حضرت محمد ﷺ باشد.

۳- پاکدامن و پارسا بوده و به سخنش اعتماد شود و از شر او در امان بوده و به او اطمینان شود.

۴- دلیر و کوشا و دارای قوت قلب و ثبات در کارها باشد.

این است مهمترین شرایطی که زیدیه آن را برای امام لازم دانسته اند.

قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد در کتابش «شرح الأصول الخمسة» دیدگاه‌شان را در مورد هریک از این شرطها بیان داشته است.

او می‌گوید: «اما نخست این مطلب باید پذیرفته شود که امام قوام ویژه‌ای دارد، و اجماع هم بر آن دلالت می‌کند، زیرا حضرت ابوبکر رضی الله عنه هنگامی که در برابر جماعت ادعا نمود: «الأئمة من قریش» کسی بر او اعتراض ننمود، اما این شرط که عالم باشد در حدی که بتواند به نظریات علماء مراجعه کند و میان اقوال ضعیف و قوی فرق گذارد، برای آنست که هرگاه عالم نباشد نمی‌تواند به احکامی که مورد نیاز است مراجعه کند و آن را عملی سازد، اما پارسایی و پاکدامنی برای آن است که هرگاه از هوای نفس پیروی کند به حکم اجماع جایز نیست که وظیفه قضاوت و داوری و اجرای حدود و نگهداری مرزها به او سپرده شود.

اما شجاعت و قوت قلب برای آنست که هرگاه چنین نباشد، نمی‌تواند لشکرها را فرماندهی کند و مرزها را حفظ نماید و برای جهاد به سرزمین کفار حمله‌ور شود،

همانگونه که ذکر کردیم این مسائل است که نیاز به امام را واجب می‌سازد^(۱). تمام مذاهب اسلامی علاوه بر شرایطی که ذکر شد مسلمان بودن امام را فرض دانسته‌اند. همچنین امام باید مرد باشد، تعیین زن جائز نیست.

باید عاقل و بالغ باشد. بنابراین، تعیین دیوانه یا نابالغ خواه به سن تمیز رسیده باشد یا نه، جواز ندارد.

امامیه در این مورد مخالفت نموده و جایز می‌دانند که امام کودک باشد^(۲). ابن حزم می‌گوید: «لازم است در مورد شرایطی که اگر کسی واجب آن نباشد، نمی‌تواند وظیفه امامت را بدوش گیرد، دقت شود که عبارت است از: ۱- این که از قریش باشد، به دلیل احادیثی است که از رسول اکرم ﷺ روایت شده که امامت به ایشان اختصاصی دارد.

۲- و این که بالغ باشد به دلیل فرموده آنحضرت ﷺ که «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ، فَذَكَرَ الصَّبِيَّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، الْمَجْنُونَ حَتَّى يَفِيْقَ» «قلم (مسئولیت) از سه کس برداشته شده است، از پسر تا زمانی که بالغ شود و از دیوانه تا هوشیار شود».

۳- این که مرد باشد، زیرا رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ أَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» «هرگز رستگار نمی‌شود قومی که کارشان را به زنی سپردند».

۴- این که مسلمان باشد، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى

۱- شرح أصول الخمسة ص ۷۵۳.

۲- گفته شده که محمد مهدی علیه السلام در سال ۲۶۰ هـ وظیفه امامت را به دوش گرفت، در حالی که بیش از پنج سال نداشت، زیرا تولدش شب نیمه شعبان ۲۵۵ هـ بوده است.

عموم امامیه بر این عقیده‌اند که تا امروز زنده است و در آخر الزمان برمی‌گردد و دنیا را پس از آن که از ظلم و ستم پر شده، پر از عدل و داد می‌نماید، در این مورد به کتاب‌های الغیبه تألیف طوسی، الإمام مهدی، علی دخیل، العقل عند الشيعة از نویسنده این کتاب ص ۴۷ و الإمام الثانی عشر تألیف سید محمد موسوی، مراجعه شود.

﴿الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱]. «و هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است». و خلافت بزرگترین راههاست.

۵- این که در کارش پیشتاز باشد و به آنچه از فرائض دینی که بر او واجب است عالم باشد، پرهیزگار بوده و اشکارا به فسادکاری نپردازد، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]. «در نیکی و تقوی با یکدیگر همکاری کنید و بر گناه و تجاوز باهم همکاری نکنید». زیرا کسی که ناپرهیزگار را مقدم دارد و یا آن را که در هیچ چیزی تقوی ندارد یا آشکارا در زمین فساد می‌کند و امین نیست و یا کسی را که حکمی را جاری نمی‌کند یا از دینش چیزی را نمی‌داند.

همانا او بر گناه و تجاوز همکاری نموده و نه بر نیکی و تقوی.

رسول اکرم ﷺ نیز فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» «کسی که کاری را انجام دهد که شریعت ما آن را تائید نمی‌کند، آن عمل مردود است». همچنان می‌فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفًا لَا تَأْمُرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَلَا تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ» «ای اباذرا! همانا تو ناتوانی، هرگز بر دو تن امیر مشو و سرپرستی مال یتیم را بدوش مگیر». خداوند هم می‌فرماید: ﴿فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا﴾ [البقرة: ۲۸۲]. «پس اگر آن که بر او حق است بی‌خرد بود یا ناتوان».

مسلم است که سفیه و بی‌خرد و ناتوان و کسی که قادر به انجام کاری نیست و باید سرپرستی داشته باشد، تا امور او را سرپرستی و اداره نماید، جایز نیست که چنین شخصی (سفیه و ناتوان) قیم و ولی امر مسلمین باشد، از این مسلم است که ولایت کسی که این هشت شرط در او موجود نیست، باطل می‌باشد.

سپس مستحب است که به آنچه از امور دین که جنبه شخصی دارد از عبادات گرفته تا سیاست و احکام عالم باشد، همه فرائض را ادا کند و در هیچکدام آن اخلال نرورد و

در آشکارا و نهان از همه گناهان کبیره دوری گزینند و هرگاه مرتکب گناه صغیره‌ای می‌شود آن را نهان دارد.

بنابراین، مکروه است که به این چهار صفت پایبند نیست، ولایت را بدوش گیرد و اگر چنانکه ولایت را بدوش گرفت، ولایت او صحیح است هرچند آن را مکروه می‌شماریم، و اطاعت او در مواردی که از خداوند اطاعت نمود واجب است و منع او از آنچه در آن اطاعت خدا را ننمود نیز واجب است.

ابن حزم بحث خویش را با این سخن به پایان می‌برد که آنچه در نهایت از امام انتشار می‌رود، این است که بدون ضعف و سستی نسبت به مردم مهربان بوده و در انکار منکر بدون این که راه عنف در پیش گیرد، سختگیر باشد و از آنچه واجب است تجاوز نکند، هوشیار باشد و غافل نباشد، شجاعت نفسی داشته باشد و مال را در مواردی که جایز است مصرف نماید و در راه باطل مصرف نکند که در مجموع به این نکته می‌رسیم که امام باید احکام قرآن و سنت را عملی نماید که این صفت فضائل را جمع می‌کند^(۱).

شرایطی که همه بر آن اتفاق دارند

از توضیحات گذشته به این نتیجه می‌رسیم که شرایطی که باید در ولی امر مسلمین موجود باشد و همه مذاهب اسامی بر آن اتفاق دارند عبارتند از:

۱- اسلام - به دلیل فرموده خداوند که

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. «فرمانبرداری کنید از خدا و فرمانبرداری کنید از پیامبر و فرمانبرداری کنید از فرمانروایانی که از جنس شما هستند» یعنی از شما مسلمانان. پس واجب است که خلیفه مسلمان باشد. و به دلیل فرموده خداوند: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱]. «و هرگز خداوند

۱- الفصل فی الملل والنحل ۴ ص ۱۶۶ و ۱۶۷ - الأحكام السلطانية - ماوردی ص ۴ و ۵ و احکام السلطانية ابویعلی ص ۴ و ۵ و مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۳.

برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است». و خلافت بزرگ‌ترین راه‌هاست. مسلم است که این امانت باید به دست کسی سپرده شود که به این دین ایمان دارد، و به کسی واگذار نگردد که بدان ایمان ندارد^(۱).

۲- مرد بودن - به دلیل فرموده خداوند ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳۴]. «مردان قیام‌کنند»^(۲). و به دلیل فرموده آن حضرت ﷺ که «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ». «هرگز رستگار نمی‌شود قومی که ولایت‌شان را به زنی بسپارند چون مشکلات ریاست دولت سخت و دشوار و بسیار است و زنان - غالباً - از به پاداشتن و انجام‌دادن همه آن خواسته‌ها ناتوان می‌باشند».

اگر تاریخ برای ما بیان می‌کند که زنان معدودی در انجام وظیفه دولت موفق بوده‌اند، این امر تحت شرایط ویژه‌ای بوده و هرگاه عدد به تعداد مردانی که این کار را بدوش گرفته‌اند، مقایسه شود خیلی کم و نادر است که این خود واضح‌ترین دلیل است که مردم درک کرده‌اند که جز مردان، کسی شایستگی این مقام را ندارد.

۳- عدالت - به صورتی که در استقامت و رستگاری مشهور بوده و از پیروی هوای نفس دروری‌گزیند و حریص باشد به این حق را به صاحبش برساند، و با دقت کامل والیان و کارمندان و کارگزاران خود را زیر نظر داشته باشد، بنحوی که آنان را به انجام وظیفه‌شان و ادای حقوق به صاحبان آن وادار کند^(۳).

۴- کاردانی و شایستگی - این که دارای رأی و تدبیری نیکو بوده، سیاست انجام مسئولیت‌های خلافت برآید. یعنی از دین حمایت و نگهداری کند، سیاست امت را به پیش

۱- به أصول الدعوة د. عبدالکریم زیدان ص ۱۶۳ و ۱۶۴ مراجعه کنید، برخی از خوارج امامت زن را جواز می‌دهند، به روضة القضاة سمنانی ج ۱ ص ۶۲ تحقیق د. صلاح الدین الناهی، مراجعه شود.

۲- به أصول الدعوة د. عبدالکریم زیدان ص ۱۶۳ و ۱۶۴ مراجعه کنید، برخی از خوارج امامت زن را جواز می‌دهند، به روضة القضاة سمنانی ج ۱ ص ۶۲ تحقیق د. صلاح الدین الناهی، مراجعه شود.

۳- نظام الحکم فی الاسلام تألیف د. محمد یوسف ص ۶۸.

برد. مصالح‌شان را رعایت نموده و در اجرای قوانین و اقامه حدود، دوراندیش بوده، در جهاد با دشمنان دلیر باشد، به مسائل سیاسی دانا و به امور جنگی و فرماندهی سپاه وارد باشد.

۵- علم- در حدی که از فرهنگ و معارف زمان خود آگاه بوده و عالم به احکام شرعی باشد، زیرا او مکلف به اجرای آن (احکام شریعت) است و در صورت عدم اطلاع از آن ممکن نیست آن را به مرحله اجرا درآورد^(۱).

اما شرط نیست که به درجه اجتهاد در اصول و فروع دین رسیده باشد، زیرا می‌تواند در این زمینه از فقهاء و علمای متخصص یاری جوید^(۲).

۶- سلامت- یعنی سلامتی حواس و اعضاء از نقصی که در اندیشه و عمل او اثر می‌گذارد، مانند دیوانگی، کوری، کری، گنگی و قطع دو دست و دو پا، زیرا این نواقص در اندیشه عمل و آمادگی او در انجام کارهایی که به او محول شده اثر می‌گذارد، و هرگاه عضوی از این اعضاء را از دست داده که فقط بدقیافه شده مانند از دست دادن یکی از این اعضاء که در این صورت شرط سلامت، کمال است (عقل و فکر سالم)^(۳).

شرایطی که در آن اختلاف است

آنچه تذکر دادیم مهم‌ترین شرایطی بود که همه مذاهب اسلامی بر آن اجماع نموده‌اند، و اینک به ذکر مهم‌ترین شرایطی می‌پردازیم که مذاهب اسلامی در آن باهم اختلاف دارند:

۱- مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۳ و اصول الدعوه ص ۱۶۷.

۲- نظام الحکم فی الاسلام ص ۶۸.

۳- به مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۳ و ۱۹۴ مراجعه شود. ابن حزم معتقد است که وجود نقص در حواس یا جسم او زیان نمی‌رساند در صورتی که از عقل کامل و سلامت فکر برخوردار باشد. به الفصل ج ۴ ص ۱۶۷ مراجعه کنید.

۱- نسب قریشی: در مباحث گذشته دانستید که معتزله و خوارج^(۱) بر این عقیده اند که قریشی بودن برای کسی که به مقام خلافت تعیین می شود، شرط نیست و جائز دانسته اند هر مسلمانی که به کتاب و سنت عمل می کند، به این مقام تعیین شود. به دلیل فرموده رسول اکرم ﷺ که «بشنوید و فرمان برید، هر چند غلامی حبشی زمامدار شما شود که سرش گویی دانه کشمش است».

لیکن اکثر مذاهب قریشی بودن را در خلیفه یا امام شرط می دانند، به دلیل فرموده آن حضرت ﷺ که «ائمه از قریش اند». حقیقت این است که حدیثی که عموم علماء و ائمه مذاهب به آن استدلال نموده اند حدیث صحیحی است که جای طعن در آن وجود ندارد و به وضوح دلالت می کند بر این که نسب قریشی در خلیفه یا امام شرط است.

فقیها هم از این حدیث همین برداشت را کرده اند، و صحابه قریشی هم در روز سقیفه که انصار می خواستند با سعد بن عباده - بزرگ قبیله خزرج - بیعت نمایند، به این حدیث استدلال جستند و آنان هم بدون چون و چرا آن را پذیرفته و زمامداری را به قریش تسلیم نمودند.

از این رو کسانی که شرط قریشی بودن را در امام یا خلیفه لازم نمی دانند به تأویل حدیث یا بیان هدف آن پرداخته و آن را بر هرکسی که این شرایط را دارا باشد، تطبیق داده اند.

عده ای می گویند که نص بر قریشی بودن در حدیث، به اعتبار افضلیت است نه صحت.

به این معنی که هرگاه شرایط خلافت در دو شخص موجود بود - مثلاً یکی از آن دو قریشی بود و دیگری غیر قریشی. در این صورت افضل و شایسته تر تعیین قریشی است و تعیین شخص دیگر هر چند بدون شک صحت دارد، اما از افضلیت برخوردار نیست.

۱- از اهل سنت ابوبکر باقلانی به این نظر است و بسیاری از متأخرین و دانشمندان معاصر هم به این عقیده اند.

اما محمد ابوزهره دلائل این دو گروه را ذکر نموده و سپس می‌گوید: «بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که این نصوص در مجموع، مستلزم آن نیست که امامت فقط باید در قریش باشد و ولایت غیر قریشی اصلاً صحت نداشته باشد. لیکن ولایت غیرشان بدون شک صحت دارد و حدیث «الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ» از قبیل اخبار به غیب است. مانند فرموده آن حضرت ﷺ که «الْخِلاَفَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ ثُمَّ تَصِيرُ مُلْكًا عَضُوضًا» «خلافت پس از من سی سال است و سپس پادشاهی گزنده به وجود خواهد آمد». و از باب افضلیت است نه صحت^(۱).

برخی - مانند ابن خلدون - از خود می‌پرسند که حکمت شرط بودن نسب قریشی چیست؟ و آیا این شرط هنوز هم باقیست یا خیر؟ او سپس می‌گوید: «هدف خلافت با اجتماع و وحدت کلمه و ترک نزاع و اطاعت امت از رئیس آن به دست می‌آید، و این کار زمانی تحقق می‌یابد که خلیفه از کسانی باشد که دل‌ها بدان آرامش یابد و مردم به فضیلت و سبقت‌شان اعتراف داشته باشند که این اعتراف و آرامش، در کسی که از قریش زمام حکومت را به دست می‌گرفته، تحقق می‌یافته است، زیرا قریش دارای قدرت و شوکت بودند و عرب‌ها به تقدم و فضیلت و زعامت‌شان اعتراف داشتند و با ایشان در این مورد اصلاً کشمکش و منازعه نکردند که به این ترتیب این امر (تعیین قریشی) مسأله اجتماع مردم و وحدت کلمه و فرمانبرداری از ایشان را آسانتر از دیگران می‌نموده است. به این دلیل است که در حدیث به ایشان اشاره شده، و این ائمه از آنان است، تا ائتلاف و همبستگی به وجود آید، اطاعت حاصل گردد، و هدف خلافت تحقق یابد^(۲).

ابن خلدون از این بحث خویش چنین نتیجه می‌گیرد که شرط گذاشتن نسب قریشی برای از میان‌بردن اختلاف و کشمکش بوده و آنهم به دلیل قدرت و شوکت و غلبه و

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه ج ۱ ص ۹۶.

۲- المقدمه ص ۱۹۵ و أصول الدعوة ص ۱۶۴.

زعامتی که قریش بر قبائل داشته‌اند.

اما چون احکام شرعی اختصاص به یک نسل و زمان و امت ندارد، دانستیم که این نکته به شرط کفایت و صلاحیت باز می‌گردد.

از این رو شرط قریشی بودن را که به علت غلبه و سبقت بود، از زمره شرایط حذف نموده و شرط گذاشتیم کسی که زمام امور مسلمین را بدوش می‌گیرد، باید از گروهی قوی باشد که مردم به قدرت و زعامتش اعتراف داشته باشند، تا این کار آنان را به اطاعت خلیفه شان واداشته، طغیانش را فرو نشانده و کار حکمروایی شان را آسان گرداند.

در حقیقت این توجیه بسیار درست و صحیح بوده و برداشت بسیار جالبی از حدیث «الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» است. یکی از دانشمندان معاصر^(۱) هم این نظریه را پسندیده و می‌گوید: «... ترکیب جامعه در آن زمان قریش را در مقام صدارت و قیادت قرار می‌داده و این امر به حقیقتی موجود اشاره می‌کند بیش از آن که به کاری واجب اشاره نماید.

بنابراین، هرگاه علت همان باشد که ذکر شد، امروزه فقط به قریش اختصاص ندارد، زیرا قریشیان امروز در کشورهای مختلف پراکنده شده، و آن رابطه‌ای که سبب اجتماع شان می‌شده از میان رفته و آن نیروی اجتماعی برایشان باقی نمانده است، و این ویژگی اسلامی هم برایشان محفوظ نیست، ممکن است این ویژگی امروز در آنان و یا در غیرشان موجود باشد.

بنابراین، مشاهده می‌کنیم که علت از معلول جدا گردیده است.

به این دلایل - از دیدگاه من - شرط قریشی بودن برای کسی که به ریاست دولت کاندید و تعیین می‌شود، باقی نمانده است.

۲- عصمت: همه مذاهب اسلامی بدین عقیده‌اند که برای کسی که به امامت و خلافت مسلمین انتخاب می‌شود معصومیت شرط نیست.

۱- مقدمه کتاب نظام الحکم فی الإسلام ص ۱۲ تألیف محمد عبدالله عربی، به قلم محمد مبارک.

لیکن امامیه و موسویه معتقدند که واجب است امام از خطای قصدی و سهوی معصوم باشد، زیرا که او حافظ شریعت است و هرگاه برای او جائز باشد که مرتکب اشتباه گردد، حافظ آن شمرده نمی‌شود^(۱). عموم، این دلیل را چنین پاسخ داده‌اند که امام به شخص خود حافظ شریعت نیست، بلکه به وسیله کتاب و سنت و اجماع است و اجتهاد صحیح خود که حافظ آن می‌باشد.

بنابراین، هرگاه در اجتهادش راه خطا ببیند، مجتهدین او را به راه صواب برمی‌گردانند و اشخاصی که وظیفه امر به معروف را به دوش دارند، مانع عملی شدن اجتهاد نادرست او می‌شوند.

امامیه همچنین استدلال می‌کنند که هرگاه از او خطایی سرزند بر امت واجب است که بر او انکار نمایند، و این امر با واجب بودن اطاعت او که به فرموده خداوند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. ثابت است، در تضاد می‌باشد. عموم به این نکته پاسخ می‌گویند که وجوب اطاعت از امام در اموری است که مخالف شریعت نباشد، لیکن هرگاه مخالف شریعت باشد رد نظر او و انکار و مخالفتش واجب می‌گردد^(۲).

امامیه همچنین استدلال می‌کنند که فرموده خداوند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند می‌خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت، از میان ببرد و شما را نیکو پاک نماید». وجه استدلال از آیه چنین است که خداوند پلیدی را از اهل بیت دور نموده و آنان را پاک ساخته است، و هرگاه پلیدی از ایشان نفی شود، اشتباه هم از ایشان منتفی می‌گردد،

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد تألیف حلی ص ۲۸۶.

و عقیده الشیعه فی الإمام الصادق وسائر الأئمة ص ۱۰۸ تألیف سید حسن مکی عاملی.

۲- شرح التجرید قوشچی ص ۳۸۶ و شرح الاصول الخمسه تألیف عبدالجبار بن احمد ص ۷۵۱.

و از این رو آنان معصوم می‌باشند^(۱).

آنان می‌گویند که مراد از اهل بیت در اینجا همه‌شان به اعتبار مجموع به واسطه ائمه‌شان است، و همه‌شان بر سبیل استغراق و شمول مراد نیستند، زیرا این منزلت فقط برای حجت‌های خداوند و به خصوص آنانی که امر خدا را بی‌پای دارند، براساس حکم عقل و نقل ثابت می‌باشد^(۲).

عموم، این مطلب را به چند صورت پاسخ گفته اند:

از آنجمله این که رجس در آیه، معنایش معنویست، و آن هرکاری است که به تهمت و شک و گناه و عذاب کشانده می‌شود.

در قاموس آمده که رجس پلیدی و گناه و هر عملی است که پلید باشد، و هر کاری که به عذاب و شک و مجازات و خشم کشانده می‌شود که در چندین آیه دیگر هم به این معنی آمده است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ [الحج: ۳۰]. «پس دوری گزینید از پلیدی از بت‌ها».

و می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۰۰]. «و قرار می‌دهد پلیدی را بر کسانی که ایمان در نمی‌یابند».

و می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۵]. «و همچنین قرار می‌دهد خداوند پلیدی را بر آنانی که ایمان نمی‌آورند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ [المائدة: ۹۰]. «همانا شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدیست، از عمل شیطان است».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «همانا خداوند می‌خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند».

یعنی پلیدی معنوی را عبارت از تهمت و شک است، از شما دور نماید.

۱- تفسیر الطبرسی ج ۴ ص ۳۵۷.

۲- مراجعات تألیف عبدالحسین شرف‌الدین ص ۴۴.

بنابراین، از بین بردن پلیدی از ایشان دلیل نفی اشتباه از آنان نیست، با توجه به آن که اشتباه و خطا در اجتهاد رجس شمرده نمی‌شود.

به دلیل فرموده آنحضرت ﷺ که «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ». «هرگاه حاکم حکم نموده و اجتهاد نماید و به حق رسد، برای او دو مزد است، و اگر حاکم حکم نموده و اجتهاد نماید و اشتباه کند، برای او یک مزد است».

امام شوکانی می‌گوید: «از نظرت پوشیده نماند: در این که معنی خطا رجس باشد، نه شریعت بر آن دلالت می‌کند و نه هم لغت و زبان، زیرا معنای آن در لغت پلیدی است و در شریعت بر عذاب اطلاق می‌شود. چنانکه در فرموده خداوند: «همانا واقع شد بر شما از سوی پروردگارتان عذابی و خشمی».

و فرموده‌اش: ﴿مَنْ رَجَزَ أَلِيمٌ﴾ [سبأ: ۵]. «از عذابی دردناک».
و رجز = رجس است^(۱).

۳- اجتهاد: گروهی از مذاهب مختلف اسلامی معتقدند شرط است که امام اهل اجتهاد در اصول دین و فروع آن باشد، تا بتواند برای به پاداشتن امور دین قیام نماید و در موارد مختلف دلیل ارائه نماید و شبهات مربوط به عقاید دینی را حل نموده و قادر به صدور فتوی در حوادث و وقایع باشد^(۲).

بنظر بنده حق با کسانی است که این شرط را معتبر ندانسته‌اند، زیرا امام می‌تواند در قضایا و مشکلاتی که با آن برخورد می‌کند از فقهاء و علمای متخصص یاری جوید، خواه این قضایا دینی باشد یا دنیوی.

۴- بلوغ: تمام مذاهب اسلامی شرط کرده‌اند که امام باید بالغ و هوشیار باشد، زیرا امامت حکمی شرعی است و شخص کوچک و خردسال مکلف به احکام شرعی

۱- إرشاد الفحول ص ۸۳.

۲- شرح التجرید قوشچی ص ۳۸۶ و شرح الأصول الخمسة ص ۷۵۱.

نمی‌باشد. بنابراین، او برای سرپرستی این مقام بزرگ کافی و شایسته نیست. اما امامیه می‌گویند: جائز است که امام طفل و کودک باشد که منشاء این امر ادعای ایشان مبنی بر موجودیت نص در تعیین امام است^(۱). این بود مهمترین شرایطی که دانشمندان اسلامی در مورد شخصی که مقام خلافت یا امامت را احراز می‌کند، در آن باهم اختلاف دارند. البته پیش از آن که این مبحث را به پایان بریم ضروری است اشاره کنیم که مهمترین شرایط مورد اختلاف مانند عصمت و نص... شرایط ویژه‌ای است در مورد افرادی معین که در قرن نخست تاریخ اسلامی می‌زیستند. اما پس از آن این شرایط پابرجا نیست، و هیچیک از دانشمندان مسلمان به وجود آن در فردی که مقام خلافت یا امامت یا ریاست دولت را به دوش می‌گیرد، سخن نگفته‌اند.

۱- الإمام الثانی عشر تألیف سید محمد سعید موسوی ص ۱۰۲ که در مورد استدلال برای رأی امامیه می‌گوید: «عقل بعید نمی‌داند که خداوند یکی را ولی گرداند یا نبی یا وصی و یا امام برای مردم، در حالی که او پسر است که هنوز به بلوغ نرسیده است.»

مبحث سوم

در دو مبحث گذشته تعریف خلافت یا ریاست دولت و حکم تعیین خلیفه یا رئیس و شرایطی را که باید در او موجود باشد مورد بحث و بررسی قرار دادیم. اینک در این بحث شیوه تعیین و نصب خلیفه، مقام شرعی، مسئولیت‌ها و حقوق و حکم عزل و برکناری او را بررسی می‌کنیم.

این بحث شامل سه مطلب است:

مطلب اول: در روش انتخاب و گزینش خلیفه و مقام شرعی او و پیوندش با امت.

مطلب دوم: در مورد مسئولیت‌ها و حقوق خلیفه.

مطلب سوم: در عزل و برکناری خلیفه.

مطلب اول: در روش انتخاب و گزینش خلیفه و مقام شرعی او و پیوندش با امت.

پیشگفتار:

کسی که نظریات اندیشمندان مسلمان را در موضوع مقام خلیفه مطالعه می‌نماید، به این نتیجه می‌رسد که آنان در این مورد به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱- این که خلافت منصبی است الهی و خلیفه سلطه و نیرو و اراده و امر و نهی خود را از سلطه و نیرو و اراده و امر و نهی خداوند کسب می‌کند.

بنابراین، امت چاره‌ای جز اجرای اوامر و پرهیز از منهیاتش را ندارد، و در سختی و آسانی، خوشی و ناخوشی، مکلف به شنیدن و فرمانبرداری از او است، زیرا اطاعت او اطاعت خداوند و معصیت او معصیت خداوند به شمار می‌رود.

بنابراین، هیچیک از افراد امت یا همه امت حق ندارند با خلیفه مجادله و مناقشه

نمایند یا نظر او را رد کند، زیرا کسی که فرمان او را رد می‌کند مانند این است که فرمان خدا را رد نموده باشد و او به مقام شرک نزدیک‌تر است. بنابراین، وقتی چنین باشد، امت حق گزینش و انتخاب خلیفه را ندارد، همچنین قدرت عزل او و تعیین دیگری را به جایش ندارد.

خلاصه با توجه به این نکته که خلیفه سلطه خود را از خداوند دریافت می‌کند، خداوند به او حق می‌دهد که از تصرف و عملکرد مطلق در مورد امت برخوردار باشد، زیرا او بنا به تعبیر برخی، «سایه خدا در زمین است». از این رو امت مجبور است از او فرمانبرداری نموده در برابر اراده اش تسلیم مطلق باشد، و اوامر و نواهی او را مو به مو رعایت نماید.

در این صورت امت نه حق اعتراض دارد و نه هم حق گزینش، زیرا تعیین خلیفه از سوی خداست یا از سوی خلیفه‌ای که پیش از او بوده است که پرچم این اندیشه را شیعه امامیه بدوش می‌کشد.

شیخ مظفر در عقاید الإمامیه می‌گوید: «ما معتقدیم که ائمه، اولوالامرهای هستند که خداوند به اطاعت از ایشان امر فرموده است، و آنان گواهان بر مردم و دروازه‌های رحمت خدا و راه‌های رسیدن به او و دلیل و راهنما به سوی او می‌باشند.

آنان ذخائر علوم و مترجمان وحی و ارکان توحید و گنجینه‌های معرفت اویند، از این رو پناهگاه اهل زمین اند همانگونه که ستارگان پناهگاه اهل آسمان اند، همچنین ما معتقدیم که امرشان امر خدا و نهی‌شان نهی خدا، اطاعت‌شان اطاعت خدا و معصیت‌شان معصیت حضرت اوست، همانگونه که دوست‌شان دوست خدا و دشمن‌شان دشمن خدا می‌باشد.

بنابراین، رد امرشان جائز نیست و کسی که نظر و امرشان را نمی‌پذیرد و رد می‌کند، مانند کسی است که امر رسول الله ﷺ را رد نموده باشد، و آن که امر رسول الله ﷺ را رد کند، مانند کسی است که امر خداوند را رد کرده باشد.

از این رو تسلیم شدن به ایشان و پذیرش فرمان و امرشان و عمل به گفتارشان واجب است^(۱).

اما نکته‌ای که باید بدان اشاره شود این است که کسانی که خلیفه یا امام را بلندتر از مقام بشری دانسته و به او این صلاحیت‌های فراوان و قدرت‌های مطلقه را داده اند، این قدرت و صلاحیت را برای هر خلیفه و امام قائل نشده اند، بلکه این قدرت عالی را مخصوص تعداد معینی از آل بیت^{علیهم‌السلام} دانسته‌اند که از تاریخ ۲۴۵ هـ به بعد در سلک مردگان درآمده‌اند و در عمل فرصت حکومت جز برای یکی از ایشان - امام علی^{علیه‌السلام} - مساعد نشد.

اما در سوای این نکته در مورد خلیفه، مقام شرعی، شیوه تعیین، حقوق و مسئولیت‌ها و حکم برکناری او، با جمهور مسلمین موافقت دارند.

۲- این که خلیفه قدرت و سلطه خود را از سوی امت کسب می‌کند. بنابراین، امت منبع قوت او هست و او صرفاً وکیل و نماینده‌ای است که امت او را برمی‌گزیند و از دیدگاه شریعت ناگزیر به اطاعت او می‌شود، تا زمانی که جز به آنچه که خیر و حق مصلحت است حکم ننماید.

لیکن هرگاه از راه حق منحرف شود، امت وظیفه دارد او را نصیحت و راهنمایی کند، هرگاه راه راست را برگزید، بر مسندش باقی می‌ماند، و گرنه عزل او و تعیین دیگری به جای او بر امت واجب می‌شود.

این است نظریه‌ای که عموم مسلمین بدان معتقدند.

شیخ امام محمد عبده می‌گوید: «خلیفه در نزد مسلمین معصوم نیست و در ارتباط با وحی هم نمی‌باشد و نمی‌تواند تفسیر کتاب و سنت را به خود اختصاص دهد».

پس اطاعت او واجب است، مادامی که بر راه صواب و در مسیر کتاب و سنت گام

۱- عقائد الإمامية ص ۷۰ و ۷۱.

بردارد، و مسلمین در کمین اویند تا هرگاه از روشی که او را برای حفاظت آن نصب کرده اند منحرف گردید و کجروی اختیار نمود، او را با نصیحت هدایت نمایند و بر او بهانه‌گیری کنند «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» «فرمان بردنی برای مخلوق در معصیت خالق نیست».

لیکن اگر از قرآن و سنت در عمل طفره رفت، بر ایشان واجب است کس دیگری را به جای او برگزینند، مشروط بر آن که این کار به فسادی برتر از مصلحت کشانیده نشود. پس امت یا ناییبی از جانب امت امام را نصب می‌کند، و امت صاحب اختیار در سیطره و قدرت اوست و امت است که هرگاه مصلحتش تقاضا نمود، او را برکنار می‌کند، و از این رو او از هر جهت حاکمی مدنی به شمار می‌رود^(۱).

امت چگونه خلیفه را برمی‌گزیند؟

دانستیم که از دیدگاه شریعت و عقل بر امت واجب است که خلیفه‌ای را از بین خود برگزیند، تا همه امور دینی و دنیوی امت را رعایت نموده و تمام دوائر دولتی را سرپرستی و مراقبت کند، همچنین دانستیم که جمهور مسلمین بر این عقیده اند که امت مصدر سلطه خلیفه به شمار می‌رود، و همین امت است که خلیفه را راهنمایی می‌کند و مراقب اعمال اوست.

اینک باید بدانیم که امت چگونه باید به این وظیفه اش عمل کند؟

و به عبارت دیگر: امت چگونه خلیفه را انتخاب نماید؟

به نظر من ممکن است این کار به یکی از دو شیوه زیر انجام شود:

۱- الإسلام والنصرانية ص ۶۳ و به کتاب نظام الحكم فی الإسلام، دکتر محمد یوسف موسی ص ۲۱۱ مراجعه شود که می‌گوید: «نظام اسلامی برای رئیس دولت یا امام صفت الهی یا حق الهی در بدست‌گرفتن قدرت قائل نیست، بلکه او قدرت خود را از امت به دست می‌آورد و آنهم زمانی که او را به این مقام بزرگ برمی‌گزیند، او در حقوق و مسئولیت‌ها مانند یکی از ایشان است، هرچند بار او دشوار و مسئولیت‌های او سنگین‌تر می‌باشد».

شیوه اول: انتخاب آزاد با شرکت تمام افراد مکلفی که در امت وجود دارند، اعم از مردان و زنان^(۱) که این کار پس از مرحله کاندیدشدن به یکی از این دو شیوه انجام می‌شود:

- ۱- این که هرکسی که در خود شایستگی این کار و قدرت تحمل مشکلات آن را مشاهده می‌کند، خود را کاندید می‌نماید.
 - ۲- این که اعضای مجلس شورا (در صورتی که در کشور وجود داشته باشد) ستاد انتخابات را تعیین می‌کند یا ملت در انتخابات عمومی اعضای ستاد انتخابات را برمی‌گزیند که این ستاد شخصیت کاندیدشده را از نظر ارزش‌ها و کفایت و میزان شرایطی که باید در او موجود باشد مورد ارزیابی قرار می‌دهد.
- پس از این تحقیق دقیق توأم با امانت، دو یا سه شخص را که بیشتر واجد شرایط هستند برمی‌گزیند و نام‌های‌شان برای ملت اعلان می‌شود^(۱).

۱- گفته نشود که زن حق شرکت در انتخاب خلیفه را ندارد.

زیرا امر به تعیین و نصب خلیفه عام است شامل زن هم می‌شود. بنابراین، اطاعت خلیفه بر زن هم لازم می‌شود، زیرا فرموده خداوند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. و آیه مبارکه: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸]. عام می‌باشند.

از این رو زن حق دارد در انتخاب کسی که اطاعت و فرمانبرداری از او امر او بر وی واجب است - مادامی که به آنچه طاعت و حق و عدل است حکم کند - شرکت نماید.

آنچه این نظریه را قوت می‌بخشد بیعت زنان با رسول اکرم ﷺ بر ایمان و فضیلت و طاعت است. با توجه به این که آن حضرت ﷺ بیعت‌شان را پذیرفتند، به موجب فرموده خداوند که «ای پیامبر! هرگاه زنان مسلمان نزد آمدند تا با تو بیعت نمایند، به این که به خداوند چیزی را شریک نیاورده، دزدی ننموده، زنا نکنند و پسران خود را نکشند و نیارند دروغی را که ببندند آن را میان دست‌هایشان و پاهایشان و نافرمانی نکنند ترا در خوبی، پس با ایشان بیعت کن و از خداوند برای‌شان آمرزش بخواه که همانا خداوند آمرزنده و مهربان است» سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

همچنین در بین نمایندگان انصار در بیعت عقبه دوم عده‌ای از زنان بودند که همراه با مردان، بر نصرت و کمک و فرمانبرداری با رسول اکرم ﷺ بیعت کردند، و آنحضرت ﷺ نیز بیعت‌شان را پذیرفتند.

شیوه دوم: به وسیله انتخاب غیر مستقیم.

به این صورت که کار انتخاب و گزینش به عهده نمایندگان ملت (اهل حل و عقد) گذاشته می‌شود، مانند مجلس شورا و مجالس نمایندگی دیگر.

به هر حال هرگاه امت خلیفه را به طور مستقیم برگزیند، دلیل و سند این شیوه را در فرموده خداوند می‌یابد که ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸].

ظاهر این نص دال بر این است که مسلمین در اموری که برای‌شان اهمیت دارد باهم به مشورت می‌پردازند، و شکی نیست که گزینش خلیفه از مهمترین مسائلی است که برای‌شان اهمیت دارد^(۲).

لیکن هرگاه امت خلیفه را از طریق انتخاب غیر مستقیم، یعنی از طریق نمایندگان - اهل حل و عقد - برگزید برای این شیوه هم سندی از سوابق اسلامی قدیم در انتخاب خلفای راشدین می‌یابد، و به دلیل آن که امت صاحب حق است در انتخاب خلیفه. و بنابراین، حق دارد کسی را از جانب خود وکیل قرار دهد که این وظیفه را مستقیماً به نیابت او انجام دهد.

یعنی به نمایندگی و نیابت از او خلیفه را انتخاب نماید.

مقام شرعی خلیفه و پیوند او با امت:

با توجه به این که امت به موجب حکم خدا و به مقتضای شریعت خلیفه را برمی‌گزیند که بر تمام امور سرپرستی داشته کارها را تنظیم و مصالح دینی و دنیوی آنان را رعایت کند.

پس خود امت منشأ سلطه و قدرت به شمار می‌رود و خلیفه فقط وکیل و نایب امت بوده و مقام او در میان امت فقط در حد وکیل و نماینده است و نه بیش از این.

۱- نظام الحکم فی الإسلام تألیف د. محمد عبدالله العربی ص ۵۷۳.

۲- أصول الدعوة ص ۱۵۷.

ماوردی در ضمن بحث از مرگ خلیفه یا وزیر و اثرات این امر بر سلطه امیر شهر و ناحیه می‌گوید: «... هرگاه تعیین امر به وسیله خلیفه صورت گرفته باشد با مرگ او برکنار نمی‌شود، لیکن هرگاه از سوی وزیر تعیین شده باشد با مرگ او از وظیفه اش برکنار می‌گردد.

زیرا تعیین خلیفه به نمایندگی از مسلمین است در حالی که تعیین وزیر به نمایندگی از خودش می‌باشد»^(۱).

بنابراین، امت حق کنترل و راهنمایی خلیفه و حتی برکناری او و تعیین دیگری را به جای او در صورت لزوم دارد، زیرا خلیفه وکیل نماینده اوست، و امت او را به وکالت خود برگزیده، تا شریعت خدا را اجرا نماید، البته مسلم است که تثبیت و تحقیق مصالح مشروع او وفق حدود شریعت انجام می‌شود ورنه هرگاه او (خلیفه) از مرزها و حدود این وکالت و آنچه که در آن و برای آن وکیل گردیده تجاوز کند، امت که مؤکل او به شمار می‌رود می‌تواند او را برکنار نماید.

از مطالب فوق به این نتیجه می‌رسیم که خلیفه یا امام فردی است که امت به اعتقاد و عدالت و شایستگی او اعتماد نموده، و او را به عنوان نماینده و نایب خویش برگزیده تا امورشان را تنظیم و مصالحشان را رعایت نماید. همچنین او در میدان قدرت خویش باید به حدود شریعت مقید بوده و از آن تخطی ننماید، همانگونه که از او خواسته می‌شود. مسلمانان را به راهی معین و صحیح و درست رهبری کند. راهی که روشن و درست است و شبهه و انحرافی در آن وجود ندارد.

این راه همان راهیست که کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ و اجماع مسلمین آن را معین نموده است.

با توجه به این که این مقام برای او تقدس شخصیت و یا عصمت ذاتی دربر ندارد که با آن از دیگران امتیاز یابد، اما و انسانی است مانند دیگران که در روش حکومتداری او

۱- الأحكام السلطانية ص ۲۹.

مانند زندگی شخصی اش احتمال اشتباه و خطا و حق و صواب وجود دارد و مستلزم محاسبه و مجازات است.

روش او در این مانند روش شخصی هر فردی از افراد ملت است^(۱).

مطلب دوم: مسئولیت‌های و حقوق خلیفه

الف - مسئولیت‌های خلیفه:

در گذشته یادآور شدیم که هدف از تشکیل حکومت در اسلام تثبیت دو هدف و مقصد بزرگ و ارزشمند است:

۱- نگهبانی و حراست دین.

۲- سیاست دنیا.

بیان کردیم که حراست دین به معنای حفظ آن از تحریف، بیان آن برای مردم اجرای احکام، پایداری در برابر حدود و مرزها و کوشش برای ایجاد راه حل‌های شرعی در زمینه تمام مشکلات و گرفتاری‌هایی است که مسلمین با آن روبرو می‌شوند. مشروط بر این که این راه حل‌ها و فتواها با نصی قطعی از نصوص کتاب و سنت برخورد ننماید.

این که هدف از سیاست دنیا، تحقق هر چیزی که در آن خیر و مصلحت امت باشد، مانند حفظ مرزها، آماده‌سازی لشکرها، تضمین آزادی‌ها، تأمین وسائل زندگی، تهیه زمین کار برای افراد توانمند، همکاری و امداد با ناتوان و متضعفین، یاری‌خواستن از افراد کاردان، پذیرش نظر نصیحت‌گران، اعتماد بر افراد امین در اداره امور کشور، استفاده از سرمایه‌های ملت و ایجاد مؤسسات عام المنفعه مانند مدارس، بیمارستان‌ها (شفاخانه‌ها)، دارالایتام‌ها و مساکنی برای بینوایان و ناتوانان می‌باشد.

همچنین صنعتی ساختن کشور، تقویت زراعت و کشاورزی، راهسازی، بهبود وسائل

۱- به نظام الحکم فی الإسلام دکتر محمد عبدالله العربی ص ۸۰ و منهاج الإسلام فی الحکم ص ۷۵.

و نظام الحکم فی الإسلام تألیف د. محمد یوسف موسی ص ۱۲۳ و ۲۱۱ مراجعه شود.

راه و ترابری (ترانسپورتی)، ارتباطات، انتشارات و رسانه‌های گروهی. به طور خلاصه وظایفی که خلیفه با رئیس دولت ملزم به اجرای آن بوده و وظیفه تطبیق آن را به دوش دارد به یک فریضه برمی‌گردد که آن تطبیق و اقامه شریعت خدا و نگهداری اهداف ضروری آن مانند حفظ دین، جان، نسل، عقل، مال و امور ضروری می‌باشد که هدف از آن رفع مشقت از مردم است. مانند احکام معاملات و عقد پیمان‌ها و معاهدات.... و کارهای شایسته‌ای که غرض کلی از آن عمل به اخلاق و عادات نیک و دوری از هر عملی است که ذوق سلیم و عقل کامل آن را ناپسند می‌دارد، مانند دوری از اسراف. استاد محمد اسد می‌گوید: «اهدافی که به اندیشه دولت اسلامی مفهوم و معنی می‌دهد به پاداشتن آن را تأیید می‌کند، در این امر منحصر می‌شود که شریعت اسلامی را قانونی حاکم بر امور زندگی قرار دهد، تا حق و خیر و عدالت حاکم شود، با این که روابط اجتماعی و اقتصادی را به شکلی تنظیم نماید که به تمام افراد جامعه فرصت دهد که از آزادی و امن و کرامت برخوردار شوند، و این که در تحول شخصیت‌های‌شان با کمترین مانع برخورد نکنند و از بیشترین تشجیع و تشویق برخوردار باشند. همچنین به مسلمانان - مردان و زنان - فرصت داده شود تا آن اهداف اخلاقی‌ای را که اسلام بدان فراخوانده نه تنها در میدان عقیده، بلکه در میدان عملی زندگی نیز پیاده نمایند»^(۱).

ب- حقوق خلیفه:

آنچه تذکر داده شد وظایف و مسئولیت‌های خلیفه یا رئیس دولت بود، اکنون باید بررسی شود که حقوق او کدامند؟ آن که آراء دانشمندان مسلمان را مورد بررسی قرار دهد، به این نتیجه می‌رسد که این حقوق به دو حق اساسی برمی‌گردند:

۱- مصدر سابق ص ۷۳.

۱- اطاعت و فرمانبرداری.

۲- نصرت و یاری و مددکاری.

۱- حق اطاعت:

به محض آن که خلیفه از سوی امت یا نمایندگان آن انتخاب و برگزیده شود بر همه افراد امت شنیدن و اطاعت کردن از او در سختی و آسانی و در شادی و ناخوشی واجب می‌گردد.

در این زمینه اکثریتی که به او رأی داده‌اند و اقلیتی که از رأی دادن امتناع ورزیده‌اند یا بر ضد او رأی داده‌اند، برابرند.

اساس این امر فرموده خداوند است که می‌فرماید: «فرمانبرداری کنید از خدا و فرمانبرداری کنید از رسول او و فرمانروایان از جنس خویش».

و فرموده رسول اکرم ﷺ: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لِقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا حُجَّةَ لَهُ..» «کسی که دستی را از اطاعت (زامدار) بکشد در روز قیامت با خداوند روبرو می‌شود، در حالی که دلیلی ندارد». و فرموده‌شان: «مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ، وَثَمْرَةَ قَلْبِهِ، فَلْيُطِعْهُ مَا اسْتَطَاعَ..» «کسی که با امامی بیعت کند و به او عهد دست و میوه دلش را بدهد باید در حد توان از او اطاعت نماید». و فرموده‌شان که «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجُمَاعَةِ، وَمَنْ شَدَّ شُدَّ فِي النَّارِ» «دست (بلاکیف) خدا با جماعت است کسی که تک‌روی کند به گوشه‌ای از جهنم انداخته می‌شود».

از این حق نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱- این که تمام افراد امت باید متحد و پشتوانه حکومت شرعی‌شان باشند آن را تأیید و تقویت کنند، و با همه توان در راه آن قربانی دهند.

۲- حکومت حق دارد در هر لحظه‌ای که مصلحت امت و امنیت دولت ایجاب می‌کند بر تمام دار و ندار ملت - مال و متاع و زندگی افراد - دست گذارد، به این معنی که حکومت اسلامی حق دارد در موارد ضروری، علاوه بر زکاتی که شریعت آن را تعیین و

فرض نموده، مالیاتی اضافی در حدی که آن را برای مصالح ملت لازم می‌داند، وضع نماید.

۳- حکومت حق سربازگیری اجباری را از همه افراد شایسته برای خدمت سربازی در موارد ضروری دارد^(۱).

حد و مرز اطاعت:

باید دانست حق اطاعتی که بر هر فرد در برابر دولت واجب است و در رئیس آن خلاصه می‌گردد، مطلق و بدون حد و مرز نیست، بلکه دو حد و مرز دارد: ۱- استطاعت و توانایی: یعنی هر فرد بتواند تعهدات خود را نسبت به دولت انجام دهد و قادر به انجام اعمالی باشد که از جانب دولت به او سپرده می‌شود.

اساس این تعریف فرموده خداوند است که:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «خداوند مکلف نساخته احدی را مگر

به اندازه توان او».

و فرموده رسول اکرم ﷺ در آنچه که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از ایشان روایت نموده که فرمودند: «كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ» «هرگاه با پیامبر ﷺ بر شنیدن و اطاعت پیمان می‌بستیم، برای ما می‌فرمود که «در آنچه توانستید»^(۲).

۲- اطاعت در آنچه که حق و خیر است

اما هرگاه امر مورد نظر با نص کتاب و سنت تعارض و ضدیت پیدا کند، هرگز شنیدن و اطاعت لزومی ندارد.

اساس آن فرموده رسول اکرم ﷺ است که «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةٍ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» «اطاعتی در نافرمانی (خدا) نیست، لیکن اطاعت در کار پسندیده و معروف

۱- منهاج الإسلام فی الحکم ص ۱۳۲.

۲- بخاری و مسلم.

است»^(۱). و فرموده‌شان: «لَا طَاعَةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» «کسی که اطاعت خدا را ننماید، فرمان بردن از او لازم نیست».

و فرموده‌شان: «فرمانبرداری از کسی که در برابر خداوند نافرمانی نماید لازم نیست»^(۲). اینک برایتان مثالی می‌آوریم که به ما نشان می‌دهد، مسلمانانی نخستین چگونه این نصوص را فهمیده و تطبیق می‌نمودند. حضرت عمر رضی الله عنه برای مردم خطبه‌ای خواند و فرمود: «اگر در من کجی‌ای دیدید مرا راست کنید... مردی از عامه مسلمانان برخاست و گفت: «هرگاه در تو کجی‌ای دیدیم آن را با تیزی شمشیرمان راست خواهیم کرد». حضرت عمر رضی الله عنه تبسم نمود و فرمود: «ثنا باد مر خداوندی را که در رعیت عمر مردی را قرار داده که او را با تیزی شمشیرش راست می‌کند».

مسلمانان پارچه‌هایی (جامه‌هایی سیاه خطدار) از یمن به غنیمت گرفتند که مقداری پارچه به حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه و مقداری هم به پسرش عبدالله رسید. چون حضرت عمر رضی الله عنه به جامه بلندتر و کاملتری نیاز داشت، پسرش هم سهم خود را به او داد و او از هردو پارچه برای خویش جامه‌ای ساخت، لیکن چون ایستاد تا برای مردم خطبه گوید: گفت: ای مردم بشنوید و اطاعت کنید! سلمان فارسی رضی الله عنه ایستاده و گفت: «نه شنیدن حرف تو بر ما لازم است و نه هم فرمانبرداری از تو».

حضرت عمر رضی الله عنه گفت: چرا؟

سلمان رضی الله عنه گفت: این جامه را از کجا درست کردی در حالی که به تو فقط یک تکه پارچه رسیده بود و تو مردی بلندقد هستی؟
حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: شتاب مکن!
بعد فریاد زد: عبدالله! کسی پاسخ نداد.

۱- بخاری و مسلم.

۲- مسند احمد.

گفت: ای عبدالله بن عمر!

گفت: بلی یا امیرالمؤمنین!

گفت: ترا به خداوند سوگند می‌دهم که آیا جامه‌ای که پوشیده‌ام جامه تو نیست؟

گفت: آری.

سلمان رضی الله عنه گفت: اکنون می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم».

حق نصرت و همکاری:

ظاهراً تصور می‌شود که حق نصرت و همکاری در ضمن حق اطاعتی که در باره آن بحث کردیم داخل است، و دانستیم که این حق در دولت بر هر فرد فرض و لازم است، مشروط بر این که کاری که اطاعت در آن مطلوب است با نصی قطعی از نصوص کتاب و سنت در تضاد نباشد، همچنین بیان نمودیم هر حکمی را که دولت و حکومت قانونی و شرعی برای مصلحت ملت و تأمین امنیت کشور صادر می‌کند، هر فرد مکلف به اجرای آنست، و باید در این راه از هیچگونه ایثار و قربانی دریغ نرزد. بنابراین، اطاعت و نصرت، فرمانبرداری و یاری‌دادن دو حق به هم پیوسته اند که عملاً تفکیک میان آن دو ناممکن است.

از این رو عده‌ای از کاوشگران و نویسندگان معاصر این دو مورد را باهم یکی دانسته و زیر عنوان بحثی واحد به نام (حق اطاعت و فرمانبرداری)^(۱) مورد بررسی قرار داده‌اند. لیکن باید دید که چه حکمتی وجود داشته که دانشمندان گذشته در هنگام بحث‌شان قرار داده‌اند؟

یکی از دانشمندان معاصر حکمت این مطلب را توضیح داده، می‌گوید: «شاید این که آنان حق نصرت را برای زمامدار، جدا از حق اطاعت یاد کرده‌اند، به مفهوم دیگری اشاره می‌کند که شرایط جهان معاصر آن را به صورت خاصی پدیدار نموده است.

۱- منهاج الإسلام فی الحکم ص ۱۳۱.

این مفهوم دوستی و محبت همه هموطنان به رئیس دولت اسلامی ایست که تعیین او از طریق بیعت همه ملت با اکثریت آن انجام یافته است.

یعنی اسلام - از دیدگاه فقه ما - معتقد است که برآن اقلیتی که با رئیس دولت بیعت نکرده و به او رأی مخالف داده اند واجب است، در صورتی که او رأی اکثریت را به دست آورده باشد، به دوستی و محبت او ادامه دهند.

گویی اسلام از تعقیب اصول و روش احزاب سیاسی که در دموکراسی غرب وجود دارد، منع می‌کند، زیرا در غرب از افترا بر حکومت موجود و وارونه نشان دادن هر فعالیتی که از سوی آن به عمل می‌آید، هیچگونه کوتاهی به عمل نمی‌آید^(۱).

مطلب سوم: عزل و برکناری خلیفه

در گذشته اشاره نمودیم که خلافت یا ریاست دولت، در نزد عموم مسلمین در سه قرن اول، و در نزد همه بدون استثناء پیمانی بود میان دو طرف. طرف اول: امت یا ملت و طرف دوم: خلیفه یا رئیس دولت منتخب.

و متذکر شدم که انجام این عقد مطابق آرزو و خواست مطلق هر دو طرف انجام نمی‌شود، بلکه همه محتویات خود را از یگانه منبع پایدار که شریعت خدای عزوجل است دریافت می‌کند.

شریعت اسلامی به روشنی، مسئولیت‌ها و حقوق هریک از دو جانب را نسبت به همدیگر بیان نموده که این مسئولیت‌ها و حقوق همه در محور اجرای شریعت الهی متمرکز است.

زیرا واجبات و مسئولیت‌های خلیفه در تطبیق احکام و اجرای شریعت متمرکز است، همانگونه که مسئولیت‌های امت بر محور تائید و استقرار و همکاری با او در این موارد می‌چرخد.

۱- نظام الحکم فی الإسلام، ص ۸۲ د. محمد عبدالله العربی.

لیکن باید دید که هرگاه خلیفه در برابر طرف دوم (امت) در پیمان‌ها و تعهدات خود اخلال نموده و در ادای مسئولیت‌هایش کوتاهی کرد، حکمش چیست؟
 به طور مثال از راه روشن شریعت منحرف گشته و فسق ورزید، یا معصیت نمود، یا ستم کرد، به طور کلی احکام شریعت را معطل قرار داده و اجرا نکرد، خواه این تغییر در رفتار شخصی یا رفتار رسمی اش باشد؟
 آیا امت باید صبر کند؟ و در ادامه اطاعت از او و اجرای دستوراتش استمرار ورزد، یا این که بیعت خود را پس بگیرد و او را از وظیفه اش برکنار نموده دیگری را به جایش تعیین نماید؟

در این مورد اختلاف میان دانشمندان مسلمین شدت^(۱) یافته و می‌توان گفت که آنان در این مورد به دو گروه تقسیم شده‌اند.
 گروه اول: معتقدند که خلیفه یا رئیس دولت با فسق و انحراف و ستم عزل نمی‌شود... و امت یا ملت وظیفه دارد در برابر او مطیع و تسلیم مطلق بوده و صبر کند تا خداوند فرج و گشایشی حاصل کند.

یکی از اینان می‌گوید: امام با فسق یا خروج از اطاعت خداوند و جور یعنی ستم بر بندگان خدا، برکنار نمی‌گردد، زیرا پس از خلفای راشدین جور و ستم و فسق و فجور در امراء و پادشاهان پدیدار شد و اوج گرفت لیکن با وجود آن سلف صالح^(ص) از آنان اطاعت نموده نماز جمعه و عیدین را به اجازه‌شان برپا می‌داشتند، و قیام و مخالفت با ایشان را جواز نمی‌دادند^(۲).

۱- اختلاف در حکم عزل خلیفه در صورتی است که از احکام شریعت انحراف ورزد... لیکن در برکناری او به واسطه از دست دادن کفایت و اهلیت مثلاً دیوانگی یا نقص مؤثر در رأی و عمل مانند کوری، گنگی، و فلج شدن، یا اسیر شدن او در دست دشمن که امکان رهائش متصور نباشد، اختلافی نیست.
 ۲- عده‌ای از مستشرقین از این رأی سوء استفاده نموده و حکم کرده‌اند که در اسلام راهی برای عزل حاکم ستمگر وجود ندارد، هر چند طغیان و ستم و جور و ظلم و معصیت بنماید.

این گروه به احادیثی که امر به صبر می‌نماید و به عمل صحابه و تابعین و عقل استدلال می‌کند:

۱- احادیث: ۱- الف) رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يُنْكِرُهُ فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يُفَارِقُ الْجُمَاعَةَ فَيَمُوتُ إِلَّا مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً». «کسی که از امیرش چیزی را دید و آن را نپسندید، باید صبر نماید، زیرا که یک وجب از جماعت جدا می‌شود و می‌میرد، همچون مرگ جاهلیت مرده است».

ب) پاسخ رسول الله ﷺ به مسلم بن یزید جعفی است که پرسید: «ای پیامبر خدا! هرگاه زمام امور ما را امیرانی به دست گیرند که از ما حق خویش را مطالبه نمایند، لیکن حق ما را از ما بازدارند، ما را چه فرمان می‌دهید؟ آنحضرت ﷺ به او فرمود: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» «بشنوید و فرمان برید، زیرا برایشان لازم است (ادای) آنچه بر دوش‌شان نهاده شده و بر ذمه شماست (ادای) آنچه که بر دوش شما نهاده شده است»^(۱).

ج) فرموده آن حضرت ﷺ که «عَلَيْكَ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي عُسْرِكَ وَيُسْرِكَ وَمَنْشَطِكَ وَمَكْرَهِكَ وَأَثَرَةِ عَلَيْكَ» «بر تست شنیدن و فرمانبرداری کردن در سختی و آسانی و خوشی و ناخوشی و خودگزینی بر تو».

مرجلیوث می‌گوید: «به هر حال زمامداری که آراء عمومی به او اعتراف می‌کند، رعایای مسلمان هیچگونه حقی بر ضد رئیس موجود جامعه ندارند».

توماس ارنولد می‌گوید: «خلافتی که بدین شیوه به آن اعتراف صورت گرفته، نوعی از حکومت استبدادی ایست که حاکم در آن از سلطه مطلق برخوردار و مقید به هیچگونه قیدی نبوده و از رعایایش می‌خواهد بدون چون و را از او اطاعت نمایند».

ماکدونالد می‌گوید: «اصلاً ممکن نیست که امام با معنایی که ما می‌دانیم حاکمی قانونی به شمار رود».

به نقل از: نظام الحکم فی الإسلام ص ۱۰۳ تألیف د. محمد عبدالله العربی و دکتر محمد یوسف موسی ص ۲۱۲.
۱- بخاری و مسلم.

۲- عمل صحابه و تابعین علیهم السلام:

گفته‌اند که فسق و فجور و جور و ستم و فساد برخی زمامداران پس از خلفای راشدین به وقوع پیوست، با این حال بسیاری از صحابه و تابعین از قیام بر ضد ایشان پرهیز نموده و از فتنه دوری گزیده، و قیام‌کنندگان بر امیر و خلیفه را یاری نکردند.

۳- معقول:

گفته‌اند که خروج و قیام بر خلیفه در بسیاری موارد وحدت امت را برهم زده، رنج‌ها و فتنه‌ها را دامنگیر آن می‌گرداند و آن را با سختی، مصیبت، و دشواری روبرو می‌سازد. آنچه بر این امر گواه است، خروج و قیام عده‌ای بر بعضی از زمامداران اموی و عباسی است که زیان‌های بزرگ و رنج‌های شدید و مفساد بسیاری را سبب شد که به این ترتیب دفع فساد با صبر و عدم قیام، از به دست‌آوردن مصلحتی که از قیام و انقلاب عاید می‌شود، بهتر است.

گروه دوم: معتقدند که قیام و انقلاب مسلحانه بر ضد خلیفه یا رئیس دولت، در صورت فسق و خروج او از امر خداوند، و ستم بر رعیتش، و پافشاری اش بر گمراهی و ضلال، و دوری از حق، و نشنیدن نصیحت و ارشاد، ترک میانه‌روی و راست رفتاری، و بازگشت به راه خدا، و حکم طبق احکام الهی، واجب است.

یکی از اینان (که در نظر من حق با ایشان است) می‌گوید: «در صورتی که از امام جور و ستم اندکی مشاهده شود^(۱) باید با او در این مورد صحبت شود و از آن کار بازداشته شود... پس هرگاه حق را پذیرفت و از آن کار باز ایستاد، دلیلی برای برکناری او وجود ندارد و او همچنان امام است و خلع او جائز نیست. لیکن هرگاه در اجرای پاره‌ای از واجباتی که بر دوش اوست ممانعت ورزید، و به راه صواب بازنگشت، برکناری و خلع

۱- دیده می‌شود که هردو گروه متفق‌اند که هرگاه لغزشی اندک و اشتباهی کم از رئیس یا خلیفه سر زد، برای هیچکدام از افراد امت و یا برای گروهی از آنان جائز نیست که از اطاعت او سرباز زنند، یا آن که به فکر انقلاب مسلحانه باشند و به عزل او نظر نداده‌اند، هرگاه به طور عام به احکام شریعت پایبند باشد.

او و تعیین فرد دیگری به جای او واجب می‌باشد».

او پس از آن که نام تعداد بسیاری از صحابه و تابعین را که بر این عقیده بوده اند، ذکر می‌کند می‌گوید: «این نظریست که سخنان فقهایمانند ابوحنیفه، حسن بن حی، شریک، مالک، شافعی، داود و یاران شان بر آن دلالت می‌کند، و تمام کسانی که نام‌شان را یاد آورد شدیم از گذشته و حال یا در فتوای خود این مطلب را بازگو نموده اند و یا آن که در عمل برای از بین بردن مفسد شمشیر کشیده‌اند»^(۱).

این گروه به کتاب و سنت استدلال کرده‌اند:

۱- دلایل‌شان از قرآن‌کریم: خداوند می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلُوا آلَ تَبْيَعٍ حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۹]. «پس بجنگید با کسی که سرکشی می‌کند تا این که به امر خدا بازگردد». و می‌فرماید: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴]. «عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

شیوه استدلال از این دو آیه:

در آیه نخست خداوند مؤمنان را امر می‌کند که با گروه ستمگر بجنگند، خواه حاکم باشد یا محکوم، تا به امر خدا و رسولش برگشته حق را شنیده و از آن فرمان برند. لیکن در آیه دوم خداوند به پیامبرش ابراهیم علیه السلام خبر می‌دهد که نباید به ستمگر هیچ وظیفه‌ای سپرده شود و برای کسی شایسته نیست که او را در ظلمش اطاعت کند. عوفی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که در معنی این آیه گفت: «این که پیمان و عهده برای ستمگر در برابرت نیست، تا از او در ظلمش پیروی کنی»^(۲).

ب) دلایل‌شان از سنت نبوی بسیار است از جمله:

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

۱- الفصل في الملل والنحل ابن حزم ج ۴ ص ۷۱۲ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۰۲.

۲- تفسير القرآن العظيم تأليف ابن كثير ج ۱ ص ۱۶۷.

فَبَلِّسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أضعف الإيمان». «آن که از شما کار زشتی را دیدی باید آن را به دستش تغییر دهد، و اگر نتوانست، پس به زبانش و اگر نتوانست پس به دلش، و این ضعیفترین درجه ایمان است».

۲- آنحضرت ﷺ می فرماید: «لتأمرون بالمعروف ولتنهون عن المنكر أو ليعمنكم الله بعذاب من عنده» «و همانا به کارهای خوب امر نموده و از کارهای زشت منع خواهد نمود یا آن که خداوند شما را به عذابی همگانی (فراگیر) گرفتار خواهد کرد».

۳- فرموده آن حضرت ﷺ: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ إِنْمَا الطَّاعَةُ فِي الطَّاعَةِ وَعَلَى أَحَدِكُمْ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ فَإِنْ أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ» «فرمانبرداری در معصیت نیست، همانا اطاعت در طاعت است، و بر هر یک از شما شنیدن و فرمانبرداری لازم است تا لحظه‌ای که به گناه امر نشود، و هرگاه به گناه امر شد شنیدن و اطاعتی وجود ندارد».

۴- حدیث انس رضی الله عنه که رسول اکرم ﷺ می فرماید: «مَا رَوَاهُ أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الرَّسُولَ ﷺ قَالَ: انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا نَصْرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ انْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ ﷺ: تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ، فَذَلِكَ نَصْرُكَ إِيَّاهُ». «برادرت را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن! «گفتم: یا رسول الله! او را یاری می‌دهم هرگاه مظلوم باشد، لیکن هرگاه ظالم باشد چگونه یاریش دهم؟ فرمود: «او را از ظلم باز می‌داری، این است نصرت دادن توبه او».

وجه استدلال از سنت:

این احادیث بر واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر و واجب بودن انقلاب و مخالفت با حاکم ستمگر و ایستادن در برابر او، تا از ظلمش باز ایستد و راه گمراهی را رها کند و به حق و عدل بازگردد، دلالت می‌کند.

لیکن هرگاه به استبداد و تکروی خویش ادامه داده و بر گمراهی اش پافشاری کرد، راهی به جز برکناری او و تعیین دیگری به جایش وجود ندارد.

در ظاهر چنین تصور می‌شود که میان دلایل گروهی که به صبر و سازش امر می‌کنند و گروهی که به انقلاب دعوت می‌نمایند، تعارض و تضاد وجود دارد.

اکنون باید دید که آیا واقعاً چنین تعارضی موجود است؟
و هرگاه چنین است چگونه میان آنها توافق و هماهنگی امکان‌پذیر است؟
ابن حزم معتقد است که این تعارض وجود دارد، و از این رو اظهار نموده که احادیثی که به صلح و مسالمت‌طلبی حکم می‌کند توسط احادیثی که به قیام و انقلاب فرا می‌خواند، منسوخ گردیده است.

اینک به اصل عبارت او توجه نمائید: «ظاهر این اخبار با همدیگر متعارض است، پس صحت دارد که یکی از این دو عقیده ناسخ دیگری است و به غیر این امر، راه دیگری وجود ندارد.

از این رو لازم است دیده شود کدامیک ناسخ است، و دیدیم احادیثی که در آن جنگ و قیام ممنوع گردیده بدون شک موافق با حالتی است که در صدر اسلام مشهود بوده است.

لیکن این احادیث بدون شک قانون زائدی را تشریح نموده است.
بنابراین، صحت دارد که معنی آن احادیث (اولی) بدون شک منسوخ گردیده و حکم آن از میان برداشته شده است، و آنهم در زمانی که این احادیث دیگر (دومی) را بیان فرموده است.

از این رو محال و حرام است که به منسوخ عمل شود و ناسخ متروک بماند، همانگونه که درست نیست به شک عمل شود و یقین متروک گردد.

پس کسی که ادعا می‌کند که این اخبار پس از آن که ناسخ بوده اینک منسوخ گردیده است، بدون شک ادعای باطلی نموده است^(۱).

برخی دیگر معتقدند (من هم به این عقیده‌ام) که نسخی در میان این دو مورد نیست، اما هر نظریه حالت و مرحله خاصی را تمثیل نموده و بیانگر روشی است که باید در هر مرحله عملی شود. بنابراین، دلائلی که به صبر و سازش فرا می‌خواند، به مرحله آغاز

۱- الفصل فی الملل والنحل ج ۳ ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

انحراف خلیفه یا رئیس دولت برمی‌گردد که وظیفه امت در چنین مرحله‌ای صبر و پایداری است و این که کار را با حکمت و اندرز حل و فصل نماید، و آن هم به مصداق فرموده آن حضرت علیه السلام که «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ». «برترین جهاد سخن حقیقت است که در برابر زمامدار ستمگر گفته می‌شود». و فرموده آنحضرت علیه السلام که در روایت عباده بن صامت رضی الله عنه آمده که فرمود: «دَعَاَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَبَايَعَنَا فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرِنَا وَعَلَيْنَا وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ قَالَ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». «پیامبر صلى الله عليه وسلم ما را فرا خواند و ما با ایشان بیعت نمودیم و در آنچه از ما پیمان گرفت این نکته بود که با ایشان به شنیدن و فرمانبرداری در خوشی و ناخوشی، دشواری و آسانی و خودگزینی بر ما بیعت نمودیم، و این که با صاحبان امر (خلفاء و امیران) کشمکش و منازعه نکنیم، مگر آن که کفری آشکارا را مشاهده کنید که در نزد شما از سوی خداوند در آن مورد دلیلی وجود دارد».

لیکن هرگاه نصیحت و اندر برای او سود نکرد و او برخلاف اراده خداوند همچنان به فساد و تجاوز خویش ادامه داد، راهی به جز از استفاده از دلایلی که به خروج و قیام و انقلاب فرا می‌خواند، نیست. مشروط بر آن که امت وسائل این کار را تهیه نموده و تمام مقدمات لازم برای انقلاب را فراهم کند، بنحوی که گمان جامعه بیشتر بر این باشد که آنها می‌توانند وضع موجود را تغییر دهند، ورنه برایشان واجب است که صبر و دقت و درنگ نمایند، تا خود را به هلاکت نینداخته و امت خود را به رنج‌ها و مصیبت‌ها گرفتار نسازند.

این نظریه نزدیک است با رأی معتزله و زیدیه و خوراج^(۱) که معتقدند انقلاب بر حکومت ستمگر در صورت توانایی و قدرت واجب است.

برخی از دانشمندان معاصر شیوه صلح‌جویانه‌ای را برای عزل خلیفه یا رئیس دولت،

۱- مقالات الإسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری ج ۴ ص ۳۱۱ ریال ۱۴۱، ۱۸۹، و شرح أصول الخمسة تألیف قاضی عبدالجبار بن احمد ص ۱۴۳ و الفصل فی الملل والنحل ج ۴ ص ۱۷۶ مراجعه شود.

در صورتی که مستحق برکناری باشد، پیش از آمادگی و اقدام به انقلاب - و آنهم به منظور حفظ وحدت امت و پرهیز از عواقب انقلاب‌های مسلحانه و جلوگیری از تفرقه و رنج‌ها و مصیبت‌ها - پیشنهاد می‌نمایند^(۱).

شیوه اجرای این روش صلح‌طلبانه که پیشنهاد گردیده به شرح زیر است:
اول تشکیل هیئت داور (محکمه عالی) از قانوندانان بزرگ و قاضیان برجسته دولت که در قضایای قانونی، کار بررسی و حکم را بر عهده داشته باشد که صلاحیت آنان این است:

- ۱- حل و فصل تمام مسائل اختلافی که میان رئیس دولت و نمایندگان ملت (مجلس شوری) بوقوع می‌پیوندد و از سوی یکی از این دو طرف به آن محول می‌گردد.
- ۲- این هیئت می‌تواند از اجرای هر قانونی که مجلس تصویب و تأیید نموده، یا هرگونه دستورالعمل اداری رئیس جمهور، در صورتی که با نصی قطعی از نصوص کتاب و سنت برخورد نماید جلوگیری کند.
- ۳- این محکمه حق دارد در صورت ثبوت دعوی قائم شده از سوی مجلس شوری در مورد رئیس دولت و پافشاری او در اجرای کارهای اداری برخلاف حکم دادگاه عالی و مخالفت او با قانون اساسی، برای عزل رئیس دولت به آراء عمومی متوسل شود.

دوم: اقدامات برکناری و عزل:

- ۱- این هیئت موظف است در هنگام صدور حکم یا فرمانی از سوی رئیس دولت که (مجلس شوری) آن را مخالف احکام شریعت تشخیص داده‌است، به رئیس دولت مراجعه و اشتباه بودن این حکم را به او گوشزد کند تا آن را لغو یا تعدیل نماید.
- ۲- هرگاه رئیس دولت از پذیرفتن حکم مجلس شوری سرباز زده و بر گمراهی و انحراف خود پافشاری ورزد، مجلس وظیفه دارد این موضوع را به محکمه عالی ارجاع

۱- به منهاج الإسلام فی الحکم ص ۱۴۵، و نظام الحکم فی الإسلام تألیف دکتور عربی مراجعه شود، ص ۱۰۶.

نماید و از سوی آن خواهان فیصله‌ای مبنی بر اجرای نظرخواهی عمومی در عزل رئیس شود.

۳- هرگاه برای دادگاه عالی ثابت شد که کاری که رئیس دولت انجام داده یا حکمی را که صادر کرده یا لایحه‌ای که را که وضع نموده مخالف احکام قطعی شریعت است، در آغاز وظیفه دارد دستورالعملی مبنی بر باطل بودن آن قوانین و لوایح صادر نماید. اما هرگاه رئیس دولت حکم محکمه را در نظر نگرفت و بر اجرای دستورالعملی که محکمه آن را باطل اعلان نموده، پافشاری ورزید. محکمه وظیفه دارد درخواست مجلس شوری را پذیرفته و دستورالعملی مبنی بر اجرای نظرخواهی عمومی صادر نماید.

۴- هرگاه نتیجه آراء و نظرخواهی عمومی عزل او را تأیید نمود، بر رئیس دولت واجب است که از مقام خویش کناره‌گیری کند.

زیرا ملتی که او را زمامدار خویش ساخته، اعتماد خود را از او سلب نموده و وکالت خود را از او باز پس گرفته است. بنابراین، او پس از این دارای وظیفه و منصبی نمی‌باشد.

۵- به فرض آن که رئیس دولت، از برگزاری نظرخواهی عمومی که دادگاه عالی بدان حکم نموده ممانعت نمود، محکمه وظیفه دارد از جانب خود دستورالعملی عزل و برکناری او را صادر نماید و به این ترتیب حق اطاعت و حق نصرت او که بر همگان به ویژه دستگاه‌های دولتی واجب بود، از عهده همه ساقط می‌گردد.

خاتمه

خداوند انسان را گرامی گردانیده، مقام و منزلش را بلند کرده و او را بر دیگر مخلوقاتش فضیلت داده است.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰]. «و همانا بزرگ ساختیم فرزندان آدم را».

همچنین زمین را برای اقامت و زیستن آماده نموده است.

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا﴾ [النبا: ۶]. «آیا زمین را فرش قرار ندادیم».

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا﴾ [طه: ۵۳]. «آن که گردانید

برای شما زمین را فرش و روان کرد برای شما در آنجا راه‌ها».

و تمام آنچه را که در آن وجود دارد برای وی مسخر گردانیده است.

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ [الجاثية: ۱۴]. «و مسخر

گردانید برای شما همه آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است».

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾ [النحل: ۱۲]. «و مسخر گردانید برای شما

شب و روز و آفتاب و مهتاب را».

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ﴾ [النحل: ۱۴]. «و اوست که دریا را برای شما مسخر گردانید».

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ﴾ [ابراهيم: ۳۲]. «و مسخر گردانید برای شما جوی‌ها را».

خداوند انسان را طوری سرشته که دوست دارد با همجنسان خویش یکجا زندگی کند

و با ایشان همکاری و پیوند داشته باشد، و آنهم برای تأمین نیازهای ضروری و مصالح

اساسی اش که ضامن بقای نوع و استمرار نژاد اوست.

مکدوگل می‌گوید: «وجود غریزه اجتماعی انسان را به ارتباط با دیگران از راه همگانی

اجتماعی وامی‌دارد».

او تذکر می‌دهد که آنچه او را به این امر وامی‌دارد، این است که «او به تنهایی نمی‌تواند زندگی کند و از هم‌نوعان خویش دوری گزیند. او همراه با وجود دیگران احساس آرامش می‌کند و خود را با ایشان هماهنگ می‌سازد و می‌تواند آرزوها و اهداف خود را در زندگی براساس وجود ایشان برآورده سازد. او بدون وجود افراد بسیاری که با او پیوند دارند و برای تحقیق مصلحت او اجتماع با او همکاری می‌کنند، نمی‌تواند از محیط خود و حوادثی که در آن به وقوع می‌پیوندد، تفسیرهای معقولی بنماید»^(۱).

لیکن غرایز انسان مانند غریزه دوستی، چیره‌شدن بر دیگران و غریزه مالک‌شدن، در بسیاری موارد به مصالح دیگران اثر منفی می‌گذارد و زیان‌های سنگینی به مصالح اجتماعی وارد می‌سازد.

از این رو انسان به تنظیم این روابط اجتماعی، به شکلی که خیر و مصلحت را برای همه تحقق بخشد، حقوق هر فرد را در اجتماع تضمین نموده، وظایف او را به او شناسانده و او را از تجاوز و زیان‌رسانیدن به دیگران باز دارد، احساس ضرورت نمود.

خلاصه آن که انسان اهمیت، بلکه ضرورت تعیین سلوک و رفتارش را در محدوده‌ای معین درک نموده، از این رو نیاز به تشکیلات و قوانین، نیاز است انسانی که وجود خود انسان و برخورد او با دیگر هم‌نوعانش آن را لازم می‌گرداند. این تشکیلات و قوانین یا از سوی خود انسان وضع شده و اندیشمندان جامعه و دانشمندان و پیشگامان آن، آن را پیشنهاد نموده‌اند.

یا آن که وحی الهی است که به وسیله یکی از افراد اجتماع که خداوند او را برای این مأمولیت برگزیده و به قوت و نیروی خویش او را تأیید کرده است، بر انسان فرض و لازم گردیده است (که این واسطه پیامبر است). قوانین نخست به نام قوانین وضعی (ساخته فکر بشر) نامیده می‌شود که هدف آن فقط برآورده ساختن نیازهای دنیوی و امور زندگی انسان است.

۱- در اسات تحلیل‌یه فی المجتمع المعاصر ص ۳۲ / احسان محمد الحسن.

بنابراین، این قوانین بر پایه‌های تئوریکی استوار می‌باشد. و نوع دوم بنام قوانین دینی یا شریعت الهی نامیده می‌شود که هدف آن برآورده ساختن مصالح دینی و اخروی انسان است که این قوانین بر اصول تئوریکی و پراتیکی (نظری و عملی) استوار است.

از این رو این قوانین برای انسان مفیدتر بوده و در تعیین رفتار او مؤثرتر است. و همین برتری آن را بس که سعادت دنیا و آخرت انسان در آن نهفته است. خلافت در اسلام نیز از این جمله است، زیرا خلافت در حقیقت نیابت از صاحب شریعت^(۱) در نگهداری دین و سیاست دنیا می‌باشد.

بنابراین، ضمن این که خلیفه یا رئیس دولت در اسلام موظف است مصالح دنیوی افراد امت را تأمین نموده و زیان‌ها و مفاسد را از ایشان بازدارد، در عین حال وظیفه دارد که برای نگهداری دین و برآورده ساختن مصالح اخروی شان کار نماید.

در برآورده ساختن این اهداف و اغراض نه تنها خلیفه مسئول است، بلکه هر فرد در دولت اسلامی به اندازه طاقت و بر حسب مقام خویش در تحقق آن مسئولیت دارد، «همه شما شبانید و همه شما از رعیت خویش مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

از این رو خلیفه مقامی جز نماینده اجتماع و نائب‌شان ندارد، و جامعه هم جز اجراکننده اراده خداوند و نائب او، و تحقق‌دهنده اراده خداوند در آفرینش انسان و آبادانی زمین به وسیله او و خلافتش بر زمین نمی‌باشد.

مصادر كتاب به ترتيب مراجعه به آن

- ١- مقدمة ابن خلدون/ عبد الرحمن بن محمد بن خلدون/ طبعة مطبعة الكشاف/ بيروت.
- ٢- أصول الدعوة/ الدكتور عبد الكريم زيدان/ الطبعة الأولى/ مطبعة العاني بغداد ١٣٩٠ هـ ١٩٧٠ م.
- ٣- السياسة الشرعية في إصلاح الزاعي والرعية/ أبو العباس احمد بن عبد الحلیم الشهير بابن تيمية المتوفى ٧٢٨ هـ قدم له الأستاذ محمد المبارك طبعة دار الكتب العربية/ بيروت.
- ٤- نظام الحكم في الإسلام/ الدكتور محمد يوسف موسى/ الطبعة الثانية دار الكتاب العربي للطباعة والنشر بالقاهرة.
- ٥- شرح الأصول الخمسة/ عبد الجبار بن احمد/ تعليق احمد بن الحسين ابن أبي هاشم، حققه وقدم له الدكتور عبد الكريم عثمان/ طبعة أولي مطبعة الاستقلال بالقاهرة ١٣٤٨ هـ ١٩٦٥ م.
- ٦- الأحكام السلطانية/ أبو الحسن علي بن محمد الهاوردي المتوفى ٤٥٠ هـ طبعة المطبعة المحمودية التجارية بمصر..
- ٧- توضيح المراد تعليقه على شرح تجريد الاعتقاد/ السيد هاشم الحسيني الطهراني/ الطبعة الأولى ١٣٨١ هـ بمطبعة المصطفوي/ إيران.
- ٨- التشريع الجنائي الإسلامي مقارنا بالقانون الوضعي/ عبد القادر عودة/ الطبعة الثالثة ١٣٨٣ هـ ١٩٦٣ م مطبعة المدني بمصر.
- ٩- النظريات السياسية الإسلامية/ الدكتور محمد ضياء الدين الريس/ الطبعة الثانية

بمطبعة الرسالة ١٩٥٧.

- ١٠- منهاج السنة النبوية/ ابن تيمية/ طبعة أولى ١٣٢١ هـ بمطبعة بولاق الأميرية بمصر.
- ١١- القاموس المحيط/ مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروز أبادي المتوفى ٨١٦ هـ/ طبعة ثانية ١٣٧١ هـ ١٩٥٣ م بمطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر.
- ١٢- الفصل في الملل والأهواء والنحل/ أبو محمد علي بن حزم الأندلسي- الظاهري المتوفى ٤٥٦ هـ أعادت طبعة بالافست مكتبة المثنى ببغداد.
- ١٣- الأحكام السلطانية/ أبو يعلى محمد بن الحسين الفراء المتوفى ٣٥٨ هـ طبعة سنة ١٣٥٦ بمطبعة الحلبي.
- ١٤- شرح تجريد الاعتقاد/ علاء الدين علي بن محمد القوشجي المتوفى ٨٧٩ هـ طبعة حجرية إيران ١٢٧٤ هـ.
- ١٥- تفسير القرآن العظيم/ أبو الفداء إسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي المتوفى ٧٧٤ هـ دار أحياء التراث العربي/ بيروت ١٣٨٨ هـ.
- ١٦- أسباب نزل القرآن/ علي بن احمد الواحدي/ الطبعة الأولى دار الكتاب الجديد بالقاهرة ١٩٦٩ م.
- ١٧- جامع البيان في تأويل أي القرآن/ محمد بن جرير الطبري الطبعة الثانية بمصر- ١٩٥٤ م.
- ١٨- الكشف عن حقائق غوامض التنزيل/ محمود بن عمر الزمخشري طبعة مطمعة الاستقامة ١٣٩٣ هـ.
- ١٩- التفسير الكبير/ أبو عبد الله محمد بن الحسين المعروف بفخر الدين الرازي - المتوفى ٦٠٦ هـ طبعة مطبعة البهية بمصر.

- ٢٠- صحيح مسلم/ أبو الحسن مسلم بن الحجاج القشيري المتوفى ٢٦١ هـ طبعة مطبعة محمد علي صبيح وأولاده بمصر.
- ٢١- صحيح البخاري/ أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري المتوفى ٢٥٦ هـ دار أحياء التراث العربي/ بيروت.
- ٢٢- العقل عند الشيعة الإمامية/ الدكتور رشدي عليان/ مطبعة دار السلام بغداد ١٩٧٣ م.
- ٢٣- راحة العقل/ احمد حميد الدين الكرمانى المتوفى ٤١١ هـ تقديم وتحقيق مصطفى غالب/ طبعة أولى ١٩٦٧ م بدار الأندلس للطباعة والنشر - بيروت.
- ٢٤- محاضرات في الإسلام أو (العقيدة والشرعية في الإسلام) أجناس جولد زيهر (١٨٥٠ - ١٩٢١ م) نقله إلى العربية وعلق عليه الدكتور محمد يوسف موسى وآخران/ طبعة أولى ١٩٤٦ بمطابع دار الكاتب النجف ١٣٨٦ هـ ١٩٦٦ م.
- ٢٥- كتاب التوحيد أو (عقائد الصدوق)/ أبو جعفر محمد بن علي ابن بابويه القمي بالصدوق المتوفى ٣٨١ هـ قدم له الشيخ محمد مهدي الخراسان طبعة النجف ١٣٨٦ هـ ١٩٦٦ م.
- ٢٦- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد/ جمال الدين الحسن بن يوسف بن مطهر المعروف بالعلامة المتوفى ٧٢٦ هـ طبعة المطبعة العلمية بقم/ إيران.
- ٢٧- الإسلام وأصول الحكم/ على عبد الرازق/ دراسة ووثائق/ محمد عمارة طبعة المؤسسة العربية للدراسات والنشر/ بيروت.
- ٢٨- حقيقة الإسلام وأصول الحكم/ محمد بخيت المطيعي/ طبعة المطبعة السلفية بمصر ١٣٤٤ هـ.

- ٢٩- أفكار ضد الرصاص / محمود عوض / سلسلة اقرأ رقم ٣٥٨ أكتوبر ١٩٧٢ م.
- ٣٠- نقض كتاب الإسلام وأصول الحكم / محمد الخضر حسين / طبعة المطبعة السلفية بمصر ١٣٤٥ هـ.
- ٣١- الإسلام والخلافة في العصر الحديث، نقد كتاب الإسلام وأصول الحكم / الدكتور محمد ضياء الدين الريس / الطبعة الأولى ١٣٩٣ هـ ١٩٧٣ م منشورات العصر الحديث.
- ٣٢- الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد / عبد الله بن يوسف الجويني الملقب «إمام الحرمين» مطبعة السعادة بمصر ١٩٥٠ م.
- ٣٣- قلائد الخرائد في أصول العقائد / السيد محمد مهدي القزويني المتوفى ١٣٠٠ هـ حقه وعلق عليه جودت كاظم القزويني مطبعة الإرشاد ببغداد ١٩٧٢ م.
- ٣٤- روضة القضاء وطريق النجاة / أبو القاسم علي بن محمد بن احمد الرحبي لسمناني المتوفى ٣٩٩ هـ / تحقيق وتقديم الدكتور صلاح الدين الناهي / مطبعة اسعد ببغداد ١٣٨٩ هـ ١٩٧٠ م.
- ٣٥- كتاب الغيبة / أبو جعفر الطوسي (٣٨٦ - ٤٦٠ هـ) قدم له الشيخ «أغا بزرك» الطبعة الثانية مطبعة النعمان بالنجف ٣٨٥ هـ.
- ٣٦- الإمام المهدي / علي محمد علي دخيل / الطبعة الأولى بمطبعة الآداب بالنجف ١٣٥٨ هـ ١٩٦٦ م.
- ٣٧- الإمام الثاني عشر / السيد محمد سعيد الموسوي / قدم له وعلق عليه علي الحسيني الميلاني / مطبعة القضاء بالنجف ١٩٧٣ م ١٣٩٣ هـ.
- ٣٨- تاريخ المذاهب الإسلامية / الشيخ أبو زهرة / طبعة دار الثقافة العربية.

- ٣٩- عقيدة الشيعة في الإمام الصادق وسائر الأئمة/ السيد حسين يوسف مكّي العاملي
طبعة دار الأندلس بيروت..
- ٤٠- مجمع البيان في تفسير القرآن/ الشيخ أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي المتوفى
٥٤٨ هـ / طبعة دار أحياء التراث العربي بيروت.
- ٤١- المراجعات/ السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي (١٢٩٠ - ١٣٧٧ هـ).
طبعة مطبعة الآداب/ النجف ١٣٩٧ هـ.
- ٤٢- إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول/ الشيخ محمد ابن علي الشوكاني -
الصنعاني (١٧٧٣ - ١٢٥٠ هـ) الطبعة الأولى مطبعة مصطفى الحلبي وأولاده بمصر-
١٣٥٦ هـ ١٩٣٧ م.
- ٤٣- الإمامة في التشريع الإسلامي/ محمد مهدي الأصفى/ مطبعة النعمان/ النجف
١٩٦٢ م - ١٣٨٣ هـ.
- ٤٤- بحث حول الولاية/ السيد محمد باقر الصدر/ طبعة قم/ إيران.
- ٤٥- نظام الحكم في الإسلام/ الدكتور محمد عبد الله العربي/ قدم له الأستاذ محمد
المبارك/ الطبعة الأولى بمطبعة دار الفكر.
- ٤٦- منهاج الإسلام في الحكم/ الأستاذ محمد أسد/ نقله إلى العربية الأستاذ منصور محمد
ماضي/ الطبعة الثالثة/ دار العلم للملايين بيروت.
- ٤٧- شرح العقائد النسفية/ مسعود بن عمر بن سعد الدين التفتازاني المتوفى ٧٩٣ هـ
أعدت مكتبة المثنى ببغداد طبعة بالافست.
- ٤٨- مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين/ الإمام أبو الحسن بن إسماعيل الأشعري
المتوفى ٣٣٠ هـ حققه الشيخ محمد محي الدين عبد الحميد الطبعة الأولى ١٩٦٩ م.

- ٤٩- الإسلام والنصرانية/ الأستاذ الشيخ محمد عبده/ طبعة مطبعة المنار بمصر.
- ٥٠- روح الدين الإسلامى/ عفيف عبد الفتاح طبارة/ الطبعة العاشرة/ ١٩٧٣ م دار الكتب بيروت.
- ٥١- دراسات تحليلية فى المجتمع المعاصر/ إحسان محمد الحسن/ الطبعة الأولى مطبعة دار الإسلام ببغداد ١٩٧٢ م.

آثار ديكر مؤلف:

- ١- العقل عند الشيعة الإمامية مطبعة دار السلام ١٩٧٣
(كتاب)
- ٢- الإجماع في الشريعة الإسلامية مجلة المورد، المجلد الثاني ١٩٧٣
(بحث) العدد الأول
- ٣- العقل ومكانته في الشريعة مجلة الرسالة الإسلامية الإسلامية ١٩٧٣
(بحث) لأعداد ٥٨، ٥٩، ٦٠
- ٤- الإمامة والخلافة مجلة كلية الآداب/ جامعة بغداد العدد (١٨) ١٩٧٤
(بحث)
- ٥- ديانة العرب قبل الإسلام مجلة كلية الدراسات السلامية العدد «٦» ١٩٧٤
(بحث)
- ٦- الديانة المصرية القديمة مجلة الرابطة الأدبية العدد (٤) ١٩٧٥
(بحث) من السنة الأولى
- ٧- أصل الدين مجلة الرابطة الأدبية العدد (١) ١٩٧٥
(بحث) من السنة الثانية
- ٨- الديانة البابلية مجلة الرابطة الأدبية العدد (٢) ١٩٧٥
(بحث) من السنة الثالثة
- ٩- الخلافة والإمامة من كلية أصول الدين العدد الأول ١٩٧٥
(بحث)

- ١٠- الصابئة
 مجلة كلية الآداب
 العدد (١٩)
 ١٩٧٦
- ١١- الصابئون في مصادر المملل مجلة الرابطة الأدبية العديدين الأول والنحل العربية
 (بحث)
 والثاني من السنة الثالثة
 ١٩٧٦
- ١٢- الصابئون في القرآن الكريم مجلة البيان الكويتية العدد (١٢٥)
 (بحث)
 آب
 ١٩٧٦
- ١٣- الديانة اليونانية
 مجلة البيان الكويتية العدد (١٢٤)
 (بحث)
 تمويه
 ١٩٧٦
- ١٤- الأديان - دراسة تاريخية دار الحرية بغداد
 مقارنة
 (كتاب)
 ١٩٧٦
- ١٥- الإسلام والخلافة
 مطبعة دار السلام بغداد
 (كتاب)
 ١٩٧٦
- ١٦- الصابئون - حرائين ومندائيين مطبعة دار السلام بغداد
 (كتاب)
 ١٩٧٦
- ١٧- أصول الدين الإسلامي
 (كتاب)

آثار مترجم

طبع شده	ترجمه و شرح	۱- ریاض الصالحین
))	ترجمه	۲- داستان‌های پیامبران برای کودکان
)))	۳- سیرت خاتم النبیین ﷺ
)))	۴- فرهنگ دعوت اسلامی
)))	۵- جهاد افغانستان فرصتی طلایی برای امت اسلامی
)))	۶- شرح اصول بیست‌گانه
)))	۷- خشوع و نیایش در نماز
)))	۸- عقائد
)))	۹- دانستنی‌های لازم برای دعوت‌گران
)))	۱۰- خلافت اسلامی
)))	۱۱- الرحیق المختوم (زندگانی حضرت محمد ﷺ)
)))	۱۲- مشکلات دعوت و دعوت‌گران
)))	۱۳- قایق‌های نجات در زندگی دعوت‌گران
)))	۱۴- اندرزهای جاوید

حق چاپ محفوظ است